

برگ نوشته های کارنیگی

کشور عربی:
آیا در جهت رشد
وتوسعه گام بر میدارند
و یا این حرکت متوقف
شده است؟

پول سالم

کشورهای عربی در پیشبرد
تعدادی از اهداف رشد وتوسعه
در قراردادهای پیشین شرکت
جستند. اما فقدان دموکراسی
وحکومتی عقل مدار وهدایت
کننده ، پیشرفت در سیر رشد
کامل ومستمرا به تعویق
انداخته است و این دلیلی است
از دلایل عقب ماندگی تعدادی
از دولتهای عربی در تحقق
اهداف رشد وتوسعه هزاره
جدید لازمه رسیدن به اهداف
رشد وتوسعه بشری تلاش وکار
در جهت تحقق اصلاح ساختار
سیاسی واداری است.

مرکز کارنیگی خاور میانه

مؤسسه کارنیگی

برای صلح بین المللی

واشنگتن • موسکو • بینگ یونگ • بیروت • بروکسپیل

نسخه 21 آوریل 2010

© 2010 مؤسسه کارنیگی برای صلح بین المللی. کلیه حقوق حمایت شده است.

يمنع نسخ أو نقل أي جزء من هذا المنشور بأي شكل أو بأي وسيلة من دون الحصول على إذن خطي من مؤسسة كارنيغي. يرجى توجيه الطلبات إلى:

مؤسسة كارنيغي للسلام الدولي

قسم المنشورات

1779 شارع ماساشوستس، NW

واشنطن، العاصمة 20036

هاتف: 7600-483-202

فاكس: 1840-483-202

www.CarnegieEndowment.org

أولى العنوان التالي:

مركز كارنيغي للشرق الأوسط

برج العازارية، الطابق الخامس

رقم المبنى 1210 2026، شارع الأمير بشير

وسط بيروت التجاري

بيروت، لبنان

تلفون: 9611991491

فاكس: 9611991591

ص. ب: 11 - 1061 رياض الصلح

www.carnegie-mec.org

info@Carnegie-mec.org

يمكن تحميل هذا المنشور مجاناً من الموقع:

<http://www.CarnegieEndowment.org>

تتوفر أيضاً نسخ مطبوعة محدودة، لطلب نسخة أرسل رسالة عبر البريد الإلكتروني إلى العنوان التالي:

pubs@CarnegieEndowment.org

أوراق كارنيغي

بركهاى كارنيكى عبارت است از مطالعات بعضى پژوهشگران مؤسسه وهمتاهای خود در مؤسسات دیگر.

این سلسله شامل بحثهای جدیدی آنی و بخشهای اساسی گسترده تر از بحثهای در معرض انجام می باشد.

ما خوشحالیم جهت پذیرش نظرات خوانندها می باشیم. شما میتوایند نظرات خودرا به «طرح دموکراسی

وبرتری قانون» به صندوق پستی مؤسسه یا سایت الکترونیکی ارسال نمائید:

www.carnegie-mec.org

در مورد نگارنده :

پول سالم مدیر مرکز کارنیگی در خاورمیانه و کار تخصصی اش پژوهش در زمینه روابط اقلیمی و بین المللی در

سطح خاورمیانه و همچنین رشد و توسعه سیاسی در جهان عرب می باشد . قبل از پیوستن به مرکز کارنیگی

در سال 2006 پول سالم مدیر مؤسسه پژوهشی "فارس" در سالهای 1989 تا 1999 بود . همچنین مرکز لبنانی

پژوهشهای سیاست عمومی را تاسیس و مدیریت نمود ، این مرکز یکی از مراکز پیشرو در زمینه پژوهشهای

علوم سیاسی لبنان می باشد . سالم بصورت دائم و مرتب در رسانه های گروهی (رادیو ، تلفزیون ، روزنامه

و مجلات مختلف) با محور پژوهشهای سیاسی متعلق به جهان عرب شرکت فعالانه ایی دارد .

المحتویات

3	خلاصه
3	دولت عربی و توسعه انسانی
7	مدیریت جامعه و سلطه در کشورهای عرب
7	دسته بندی کشورهای عربی
9	ثبات سیاسی
10	مشارکت و بازخواست پذیری
13	جامعه مدنی و رسانه ها
15	برتری قانون
17	شفافیت
18	پاسخگویی
20	قدرت کارائی دولت
21	برابری

24 چگونه به اینجا رسیدیم؟ ◀

28 راه دشوار جلو رفتن ◀

خلاصه

دولتی عقل مدار و هدایت کننده بمنزله کلیدی اساسی برای پیشرفت و اصلاح بهبودی زندگی مردم بشمار می آید ولی جهان عرب در بسیاری از شاخصهای مدیریت دولتی، کاستیهای را از خود نشان داده است. بسیاری از دولت های عربی بصورت حکومتهای بشدت سلطه گر باقی مانده اند؛ هر چند که دینامیزم بالنده ای در راستای جامعه مدنی در میان گروههای مخالف حکومت چه اسلام گرا و چه سکولار وجود دارد. مشکلاتی در مدیریت در سر راه پیشرفت جهان عرب بروز کرد و موفقیت در دستیابی به دستاوردها و اهداف هزاره سوم را با محدودیت مواجه ساخت.

ریشه ها و دلایل بسیار قدرتمند تاریخی در ارتباط با وضعیت کنونی مدیریت جامعه در جهان عرب وجود دارند. در عین حال پیشرفتهای محدود اما ملحوظی نیز در این جوامع قابل مشاهده است که باید این روال را با تقویت جامعه مدنی و تحکیم روند انتخابات و حمایت از مجلس نمایندگان و دستگاه قضائی و فعال سازی سلطه داخلی و بالا بردن کیفیت کاری دولت و قدرت بخشیدن به قشر زنان در جامعه، توان و استحکام بیشتر بخشید. جامعه جهانی در این راستا باید نقش مهمی را ایفا کند.

اگر چه تحقق دموکراسی تمام عیار در جهان عرب، هدفی دور از دسترس است ولی مشارکت گسترده تر در روند سیاسی همراه با توسعه قابل ملاحظه منابع انسانی، اهدافی دستیافتنی به نظر می رسند.

دولت عربی و توسعه انسانی

دولت یک نهاد پایه و اساسی و سرنوشت ساز برای توسعه و پیشرفت زندگی مردم بشمار می آید. اداره شایسته جامعه بعنوان یک رکن از اعلامیه سازمان ملل برای هزاره سوم در نظر گرفته شده و در تدوین ایده و برنامه ریزی برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) گنجانده شده است. در گزارشهای پیاپی UNDP نواقص و کاستیها در جهان عرب در رابطه با آزادی و دموکراسی

مورد انتقاد شدید قرار گرفته و بر نیاز به ایجاد دولت و سلطه سیاسی موثرتر و مسئولیت پذیرتر و تامین مشارکت بیشتر مردم در حاکمیت سیاسی تاکید شده است⁽¹⁾. دولت های تاثیر گذار و مردم سالار بخودی خود بعنوان یک ارزش والای انسانی بشمار آمده و همچنین عاملی اساسی در دستیابی به اهداف توسعه هزاره سوم قلمداد می شوند. این امر در رابطه با توسعه نهادهای حاکمیت قرار دارد ولی در عین حال مسائلی از قبیل تقویت جامعه مدنی و ارتقای ارزشهای بین المللی و استانداردهای حقوق بشر را نیز در بر می گیرد. دولت های عربی توانسته اند برخی از استاندارها و عناصر مربوط به امنیت انسانی و توسعه را تحقق بخشند ولی با کاستیهای فراوان و قابل توجهی در بسیاری از سطوح مواجهند.

این پژوهش، وضعیت گرداندگی و حاکمیت را در جهان عرب مورد بررسی قرار خواهد داد و ضمن بررسی مواردی در ارتباط با اوضاع جاری، راههایی را برای پیشبرد و ایجاد حاکمیتی توانمندتر و مسئولیت پذیرتر و همچنین در کنار آن تقویت جامعه مدنی و پیوستگی و انسجام بیشتر در انسجام و پیوستگی با توافقنامه جهانی حقوق بشر، پیشنهاد خواهد کرد.

کشورهای عربی در ارتباط با اهداف توسعه هزاره سوم برای سال 2015، تصویر متنوعی را نشان میدهند. کشورهای نفت خیز شورای همکاری خلیج فارس، رویکردی را دنبال می کنند که با بسیاری از اهداف این برنامه تلاقی میکند. نابسامان ترین کشورهای این منطقه نظیر یمن، سودان، جیبوتی، سومالی و اخیرا عراق و فلسطین عمدتا از این اهداف تخطی کرده اند. اکثر کشورهای عربی با درآمد متوسط در مغرب و در مشرق با تعدادی از اهداف منفرد تلاقی و در تحقق اهدافی دیگر ناکام خواهند ماند.⁽²⁾

این نتایج شگفت آور، دور از انتظار نیست. کشورهای نفت خیز خلیج فارس از منابع گسترده و جمعیت اندک برخوردار بوده و بهمین علت برتری و تفوق بی نظیری دارند. تعدادی از این کشورها نظیر امارات، توسعه سریع در مدیریت را متحقق ساخته اند که تاثیر رقابتی و در عین حال بیرونی و نمایشی را در مقایسه رسمی با دیگر کشورهای شورای همکاری خلیج بر جای گذاشته است. در کشورهای با درآمد پائین، حال چه به علت نبود منابع یا وجود منازعات مسلحانه یا هر دو عامل، عدم توانائی در تحقق اهداف هزاره سوم بسیار واضح است. در مورد کشورهای با درآمد متوسط، عمده اهداف هزاره سوم نهایتا با برنامه حاکمیت در هم آمیخته اند اما ناهماهنگیها در عملکرد نهادهای حاکمیت باعث ایجاد نتایج متفاوتی در تمامی بخشها شده است.

در کل باید اذعان نمود که جهان عرب با چالشهایی در عرصه توسعه و امنیت روبرو می باشد.

جمعیت در جهان عرب در حدود 320 میلیون نفر است که در حال افزایش بوده و سرگرم مستهلک کردن زمین، آب و منابع زیر ساختی این کشورهاست. بدشواری می توان گفت 60% از جمعیت این کشورها زیر بیست و پنج سال عمر دارند. این در حالی است که عدم اشتغال معادل 41% اعلام شده است و بنابراین باید بیش از 50 میلیون فرصت شغلی ظرف ده سال آینده ایجاد شود تا پاسخگوی نیاز این توده های جوان باشد. فقر و تنگ دستی در حدود 40% است که عمدتاً زنان و قشرهای حاشیه ای را در بر می گیرد. بیسوادی در حدود 30% پمنا به میانگین باقی مانده است. این نسبتها در بعضی از کشورها تا حدود 50% بالا می رود که بیش از تمامی قشرها در میان قشر زنان در مقایسه با مردان بچشم می خورد.⁽³⁾

زمینهای مناسب برای کشاورزی بندرت یافت می شوند زیرا این زمینها بخاطر عامل حاشیه نشینی سریع و همچنین گسترش خزنده پدیده بیابانی شدن و تغییرات آب و هوایی و اقلیم و افزایش و بالا آمدن سطح دریا، درحال فرسایش و تحلیل رفتن هستند. کمبود منابع آبی با عواملی نظیر کاهش نزولات آسمانی و آلودگی سفره های زیر زمینی و سوء مدیریت منابع آبی، دامن زده شده است. علاوه بر این امور 57% منابع آبهای سطحی از بیرون از سرزمینهای عربی سرچشمه می گیرند. کشورهای عربی موفق به تحقق شمار معدودی از اهداف توسعه هزاره سوم شده اند ولی این میزان موفقیت با رشد جمعیت آنها سازگاری و انسجام نشان نمی دهد. تحقق اهداف هزاره سوم نتوانسته است اشتغال برابری را ایجاد کند بشکلی که اقتصاد کشور اکثراً در شکل اقتصادی محدود شده به نفت و گاز و صادرات مواد خام و عوارض ترازیت و گردشگری و کمکه های خارجی میباشد. این اقتصاد در معرض مشکلات ناشی از نوسان بهای انرژی و تقاضا و در عین حال جابجائیهای بسیار پر شیب و تند بهای مواد غذایی قرار دارد.

امنیت و چالشهای سیاسی نیز ثبات منطقه ای را تهدید می کنند. بعد از گذشت 60 سال از منازعه اعراب و اسرائیل، هیچ گونه حل و فصلی در ناصیه این بحران مشاهده نمی شود. این منازعه، فلسطینیان را دچار فروپاشی ساخته و تاثیر منفی زیادی را بر اوضاع لبنان بر جای گذاشته و سوریه، مصر و اردن نیز از این گونه تاثیرات مصون نمانده اند. این منازعه همچنین باعث ایجاد مشکل و بحران نامحدود پناهندگان فلسطینی شده است. اشغال عراق توسط امریکا نیز عامل عظیمی را بر عوامل بی ثباتی در منطقه افزوده و مشکلی موسوم به مشکل پناهندگان عراقی را خلق کرده است. تنشهای بین المللی با ایران هم عاملی تهدید کننده در جهت ایجاد اشکال تازه ای از منازعات منطقه ای می باشد.

تفرقه داخلی منجر به بروز جنگ داخلی در سودان، عراق، لبنان و یمن الجزایر و فلسطین شده است بطوریکه سوماتی دچار فروپاشی گردید. تلاشهای بین المللی به هدف دستیابی به راه حلی

برای منازعه اعراب و اسرائیل به نتیجه ای نرسید و ساز و کارهای جاری برای مدیریت بحران از طریق اتحادیه کشورهای عربی نیز عملاً بی حاصل مانده است؛ اگرچه روابط اعراب و ترکیه بشکل قابل توجهی پیشرفت داشته ولی روابط ایران با کشورهای عربی تنش آلود می باشد. روابط میان کشورهای عربی نیز دچار تنش است بطوریکه کشورهای متخاصم در حال رقابت با هم بر سر رهبری جهان عرب هستند، کشورهای عرب در حال اختلاف با هم در برابر محورهای گوناگون منطقه ای و جهانی سر تعظیم و فرمانبرداری فرو آورده اند.

در طول دو دهه گذشته، جامعه اعطا کنندگان کمکهای خارجی و جهانی بر اداره کارآمد کشور بعنوان یک عامل کلیدی در امر کمکهای توسعه می نگرستند. این نحوه از کمکهای مادی بمثابه رهیافتی بر کمکهای جاری به روند دموکراتیک، باعث پیشرفت عناصری در اداره و نمایندگی مردم در مدیریت کشور و تقویت جامعه مدنی و تسهیل انتخابات پارلمانی مجلس و شهرداری در معنای واقعی تر آن در این کشورها گردید. در بخش تقاضاها، فشار قدرتمندی در رابطه با روند دموکراتیزه کردن جامعه و ایجاد احزاب اپوزیسیون بوجود آمد. البته هیچ یک از رژیمهای بر سر قدرت، مبادرت دادن به تعهد و التزام نسبت به یک روند حقیقی دموکراتیزه کردن از خود نشان ندادند. اصلاحات سیاسی با اکراه تمام و بعضاً بمثابه تسلیم در برابر فشارهای غرب و یا منظور خلاص شدن از بخشی از فشارهای درونی جامعه همورد اجرا در آمده است. بدون وجود تقاضای شفاف داخلی برای اینگونه تحولات، تاثیر چنین کمکهای بسیار محدود خواهد بود.

اخیراً کشورهای کمک دهنده جدیدی سر بر آورده اند که شامل چین و کشورهای ثروتمند و نفت خیز خلیج می شوند. روسیه، هند، برزیل و افریقای جنوبی نیز چندان فاصله ای با این کشورها در ارتباط با آمادگی برای اعطای کمکهای خود ندارند. تاکید این کشورهای کمک دهنده بر معاملات پایاپای انرژی و نیروی کار و پروژه های امور زیر بنائی می باشد ولی آنها حساسیتی نسبت به موضوع دموکراسی و یا حقوق بشر ندارند. حتی غرب نیز بعد از ناکامیهای دوران ریاست جمهوری جورج بوش نسبت به دموکراسی و پیشرفت آن دچار گونه ای دلزدگی شده و توجه خود را معطوف به مسائلی از قبیل تغییرات آب و هوا و بحران جهانی اقتصاد کرده است. این جریانات و رویکردها می تواند بالقوه باعث تضعیف هر چه بیشتر روند حرکت بسوی دموکراتیزاسیون و جدا کردن این روند از روند توسعه و مدیریت کارآمد جامعه و احترام به حقوق بشود. در جهان عرب نبود آزادی و به حاشیه رانده شدن زنان و سرکوب مستمر و عدم مسئولیت پذیری و عدم مشارکت در سلطه، موانع اساسی در برابر توسعه انسانی بشمار

می آیند.

حاکمیت های عرب بخودی خود فاصله زیادی با اهداف مربوط به گردانندگی درست جامعه دارند. البته دینامیزم قابل توجهی در جامعه مدنی اعراب و در میان احزاب معارض سیاسی (سکولار و اسلام گرا) وجود دارد ولی حاکمیت و نحوه گردانندگی جامعه بصورت سلطه گر، باقی می ماند. کشورهای نظیر لبنان و عراق و فلسطین که به این شکل اداره نمی شوند، در معرض تفرقه داخلی یا سلطه و اعمال نفوذ خارجی قرار دارند. نقطه تمرکز و توجه در این پژوهش بر شرایط اداره کشورهای عرب و علل موجه این شرایط و راه حلهای پیشنهادی برای برون شد از این وضعیت معطوف شده است.

◀ مدیریت جامعه و سلطه در کشورهای عرب

امتیاز و رتبه داده شده از سوی بانک جهانی به نحوه مدیریت در کشورهای عربی بسیار پائین می باشد. کشورهای عربی در ارتباط با موضوع آزادی بیان و قابلیت باز خواست در رده بدترین کشورهای جهان قرار دارند تا جائیکه حتی از جمهوری صحرا در افریقا نیز پائین تر هستند. در مورد چهار امتیاز و پارامتر دیگر یعنی ثبات سیاسی، کار آمدی و تاثیر دولت، کیفیت قانون مندی، نقش قانون و کنترل فساد منطقه عربی در رده دوم بدترین کشورهای جهان بعد از جمهوری صحرا قرار می گیرد.⁽⁴⁾ این رتبه فوق العاده ناهنجار، بیانگر الگوئی بسیار جدی است که نیاز به آزمون و توضیح دارد.

موجب منشور مردم سالاری عرب، نخستین منشور دموکراسی در جهان عرب بوسیله تعدادی از مراکز پژوهشی و فکری عربی و نه از سوی هیچیک از کشورهای عربی شکل گرفته است که در چهارچوب « انتقال پیشرفته دموکراتیک » قرار داشت ولی بعضی از این کشورها تمایلات دموکراتیک از خود نشان دادند. این ضمیمه چهار دسته از امور از رده مدیریت جامعه را مورد بررسی قرار داد که عبارتند از: وجود نهادهای قدرتمند و قابل اعتماد عمومی، احترام به حقوق و آزادیها، نقش قانون و برابری و عدالت اجتماعی. در این بررسیها تمایلات دلگرم کننده ای در تمامی دسته بندیها مشاهده شد ولی در عین حال دیده شد که وضعیت شرح داده شده در متن قانون و قانون اساسی، بسیار جالب توجه تر از اموری است که در صحنه واقعیت در حال اتفاق افتادن است. این ضمیمه بر وجود تحول و تغییری قابل توجه در خصوص هشت کشور مورد آزمون صحنه گذاشت که عبارتند از مغرب، الجزایر، مصر، اردن، لبنان، فلسطین، عربستان سعودی و یمن. البته در این ضمیمه چنین نتیجه گیری شده که هیچیک از این کشورها وجود

زمینه حقیقی و قابل اعتماد برای حاکمیتی درست و دموکراتیک را از خود نشان ندادند.⁽⁵⁾

در مورد کاندیدهای موجود برای احراز رتبه حکومت عقل مدار و هدایت کننده و مدیریت درست جامعه، عناصر بسیاری باعث محدود شدن کارائی و مسئولیت پذیری و توان مندی حاکمیت مشاهده شدند. این عناصر شامل ثبات سیاسی، کارائی دولتی، مشارکت و میزان بازخواست پذیری، نقش قانون، شفافیت، مسئولیت پذیری و برابری می شوند. این عناصر می توانند بعنوان راهنمایی برای آزمودن وضعیت اعراب بکار گرفته شوند.

◀ دسته بندی کشورهای عربی

در یک بررسی موشکافانه تر می توان انواع گوناگونی از زیر مجموعه های مربوط به دسته بندی کشورهای عربی را مورد مطالعه قرار داده و ترکیبات و تنوع عملکرد دولتها در میان این دسته بندیها را دنبال کرد ولی در یک بررسی اجمالی نظیر بررسی کنونی، محدودیت ناشی از فضای تحقیق، ضرورتی را ایجاب می کند.

راه های گوناگونی برای دسته بندی و طبقه بندی کشورهای عربی وجود دارد. یک راه، جدا سازی کشورهای صادر کننده نفت از کشورهای وارد کننده نفت است. این تمایز بیانگر تفاوتیهای عظیم میان ظرفیتهای می باشد که موجب تمایز بین کشورهای ثروتمند و نفت خیز بویژه در منطقه خلیج فارس از کشورهای تنگدست می شود که منابع محدود و ناچیزی برای مقابله با چالشهای ناشی از توسعه دارند. البته این نحوه دسته بندی بسادگی در مورد تفاوتیهای سیاسی زیاد میان کویت و عربستان یا تفاوتیهای میان کشورهای شورای همکاری و دول نفت خیزی نظیر لیبی و الجزایر قابل استناد نیست.

طبقه بندی دیگری بر مبنای درآمد بالا و متوسط و پائین کشورها را می توان در نظر گرفت. در این نحوه طبقه بندی نیز بار دیگر تفاوتیهای میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و دیگر کشورهای عربی پررنگ شده و برای نشان دادن وضعیت نامطلوب ناشی از کمی درآمد در کشورهای نظیر یمن، سومالی، و سودان و در یک کلام تمامی کشورهای شکست خورده و ناکام اقتصادی بکار می آید. البته این دسته بندی توضیحی در خصوص دول ویژه و استثنائی و خلاف قاعده عام و طرق گردانندگی گوناگون آنها در هر یک از دسته بندیها را بدست نمی دهد: مواردی نظیر لبنان در مقایسه با سومالی، یمن در قیاس با سودان یا مجدداً کویت در برابر

عربستان سعودی.

سومین طبقه بندی بر اساس نوع رژیم حکومتی می باشد؛ بویژه میان حکومت‌های سلطنتی و جمهوری. در این نحوه دسته بندی، تفاوتها میان هر یک از این رژیمها با دیگری در ابعاد مشروعیت و نهادها پر رنگ می شود. علی رغم ویژگی این دسته بندی، این مبنا قادر به ارائه توضیح مناسب و کافی در مورد علت مشارکت بالای مردم در امر حاکمیت در بعضی از رژیمهای سلطنتی (بعنوان مثال در کویت و مراکش) در مقایسه با دیگر کشورهای عربی نیست. به همین شکل توضیح قابل قبولی در مورد مشارکت اندک مردم در بعضی از جمهوری های عربی (نظیر سوریه) در مقایسه با دیگر کشورهای عرب (همچون یمن) بدست داده نمی شود.

چهارمین طبقه بندی با توجه به استبدادی بودن قدرت و یا مشارکتی و دموکراتیک بودن آن می باشد. تنها سه کشورند که در حال حاضر با این نحوه طبقه بندی تطابق دارند که عبارتند از: وضعیت غیر فعال جاری در عراق، لبنان و فلسطین. هیچ یک از این کشورها داری دیکتاتوری جاافتاده و ریشه دار به آن شکل که در دیگر کشورهای عربی وجود دارد، نیستند ولی هر یک از این سه مورد در حال دست و پنجه نرم کردن با دخالت‌های جدی خارجی و تفرقه و شکاف فزاینده داخلی می باشند.

پنجمین دسته بندی بر اساس تفاوت میان کشورهای دارای منازعات جدی و کشورهای خالی از اینگونه منازعات شکل می گیرد. این امر باعث می شود که از یک سو کشورهای در معرض جنگ‌های ویرانگر داخلی و خارجی قرار بگیرند (نظیر فلسطین، عراق، لبنان، یمن، سومالی، سودان و الجزایر) و از سوی دیگر کشورهای فارغ از این گونه منازعات باشند. این نحوه دسته بندی در بررسی رهیافت لازم برای اعطای کمکها به کشورهای دارای منازعه، بسیار مفید می تواند باشد اما باید اذعان داشت که بصیرت و آگاهی چندانی را در خصوص شرایط گوناگون سیاسی در کشورهای به تنوع لبنان و یمن و سودان در اختیار قرار نمی دهد.

تمامی این دسته بندیها مفید هستند و گزارشهای حاوی جزئیات بیشتر میتواند به روشن شدن و وضوح این دسته بندیها بیافزاید. در عین حال امور مشترک بسیاری در نحوه مدیریت کلان جوامع در کشورهای عربی وجود دارد. برجسته کردن این موارد مشترک در بدست دادن تصویری جامع تر از نحوه مدیریت جوامع عربی و مشخص کردن موانع عمومی در برابر توسعه کنونی انسانی در این کشورها، نقش اساسی ایفا می کند.

ثبات سیاسی

امنیت و ثبات از کالاهای بسیار ارزشمند عمومی هستند که دولت می تواند برای شهروندان خود تهیه کند ولی کشورهای عرب هنوز این وظیفه را بشکل خوب و کار آمدی انجام نداده اند. منازعات منطقه ای و بین المللی باعث بی ثباتی در سطح منطقه شده اند. تاسیس اسرائیل در سال 1948، آواره شدن توده های فلسطینی و متعاقب آن بروز جنگهای متعارف و نامتعارف، امنیت فلسطینیان را از میان برد و آسیب هایی را بدرجات گوناگون متوجه لبنان، سوریه، اردن و مصر نمود. حمله امریکا به عراق و اشغال این کشور در سال 2003 ثبات شکننده این کشور را از میان برد و امنیت آنرا دچار فرسایش ساخت و راه را بر یک سلسله تنشهای طائفه ای و منطقه ای گشود. تنش امریکا و اسرائیل با ایران بر سر برنامه هسته ای این کشور نیز می تواند موجبات بروز و شعله ور شدن جنگ منطقه ای دیگری را فراهم بیاورد. در میان کشورهای عرب، جنگ داخلی آسییهای زیادی را به لبنان، سودان، سومالی، عراق و فلسطین وارد آورد. وحدت ملی در این کشورها تضعیف شد و دولت مرکزی قادر به ممانعت از روند نظامی زدگی تنش های درون جامعه نبود.

مشکل دیگر این بود که دولت، درگیر گونه ای از اشکال جنگ داخلی گردید: بعنوان مثال دولتهای سوریه و الجزایر در مصاف با اسلام گرایان متشخص خود ایستادند و صدام حسین در عراق در مقابل کردها و شیعیان صف آرائی کرد. در کشورهایی که دولت درگیر منازعه نامحدود نگردید، سطح عملیات جمع آوری اطلاعاتی و تدابیر سرکوب گرانه اتخاذ شده برای کنترل طوائف و جامعه، غالباً در قالب تهدیدی برای امنیت شهروندان تبلور یافت. مخالفان سیاسی رژیم، زندانی و در بعضی موارد شکنجه شدند. دسته جاتی که بعنوان دشمنان قلمداد شدند، عموماً در حاشیه قرار داده شده و در معرض مجازات قرار گرفته اند. تعدادی از اعضای رسانه ها و جامعه مدنی زیر نظر ذره بین حاکمیت، بکرات هدف یورش واقع شده اند. شهروندانی که در برابر گروه های ذی نفوذ سیاسی یا مسئولان امنیتی ایستاده اند، ممکن است خود را در وضعیتی بیابند که هیچ گونه دسترسی به عدالت نداشته باشند.

هنوز در بسیاری از کشورهای عربی، دولت حداقل امنیت را حفظ کرده؛ هر چند که این امنیت بشدت توأم با تنش می باشد. شهروندان در مراکش، تونس، الجزایر کنونی، مصر، اردن، سوریه کنونی، عربستان و کشورهای خلیجی می توانند انتظار سطح مقبولی از امنیت را داشته باشند حتی اگر این امنیت با حجم نسبتاً زیادی از سرکوبگری و کنترل اطلاعاتی همراه باشد.

میانگین ارتکاب جرم و جنحه در کشورهای عربی، کمترین میزان را در مقایسه با کشورهای

جهان دارد ولی این امر بیش از اینکه دستاوردی از جانب دولت باشد، به الگوهای اجتماعی و فرهنگی این کشورها باز می‌گردد.

◀ مشارکت و باز خواست پذیری

علی‌رغم رشد جامعه مدنی و فراهم شدن حاشیه گسترده تری برای آزادی بیان و مناقشات سیاسی، اکثریت حکومت‌های عربی بصورت حکومت‌های تمامیت خواه باقی مانده و مشارکت در کار سیاسی و مدیریت حاکمیت، در کمترین حد خود در ابعاد حوزه کاری و میزان کارآمدی می‌باشد. در رژیم‌های سلطنتی و جمهوری‌های تمامیت خواه، قدرت در دست حاکمیت متمرکز یافته است. شاه یا امیر یا رئیس جمهور در اینگونه رژیم‌ها، حاکمیت را در دست در تصرف خود دارد بطوریکه نه فقط بخش اجرائی بلکه بخش‌های قضائی و قانون گذاری نیز زیر نفوذ مستقیم وی می‌باشند. برغم سوء یا حسن استفاده از خدمات اطلاعاتی، قوه مجریه می‌تواند نفوذ نامحدودی را بر رسانه‌ها و جامعه مدنی وارد آورد. در بسیاری موارد این سلطه بوسیله قوانین مربوط به وضعیت فوق العاده و قوانین نظامی تقویت شده و بعد از حوادث 11 سپتامبر تحت تاثیر انبوهی از قوانین باصطلاح ضد تروریستی، بمقدار بیشتری تقویت شدند که قدرت بیشتری را در اختیار سرویس‌های اطلاعاتی و شاخه‌های اجرائی قرار دادند. رژیم‌های سلطنتی در معرض تحولات ناشی از چالش‌های انتخاباتی قرار نمی‌گیرند و روسای جمهوری در کشورهای عربی در اداره صحنه انتخابات ریاست جمهوری بشکلی که بتواند نتایج غیر قابل تشکیکی مطابق میل آنها را بدنبال داشت باشد، مهارت و استادی تام و تمامی یافته‌اند.

ناگفته نماند که مشارکت سیاسی ظرف دو دهه گذشته عموماً گسترش داشته است. انتخابات که روزگاری در جهان عرب پدیده نادری بود ولی اکنون بسیاری از این کشورها انتخابات منظم پارلمانی و محلی را برگزار می‌کنند. رژیم‌های جمهوری، انتخابات ریاست جمهوری و یا فراندوم را برگزار می‌کنند که این امر تا حدودی ناشی از پذیرش تدریجی گفتمان دموکراتیک می‌باشد و در عین حال از این موضوع نشئت می‌گیرد که رژیم‌های انقلابی و کاریزماتیک، سقوط مشروعیت خویش را بچشم می‌بینند. در این بین افزایش فشار جامعه بین‌المللی نیز نقش کارسازی را ایفا می‌کند.

انتخابات مجلس شاید مهمترین گام در این کشورها بشمار آید. همه کشورها بااستثنای عربستان سعودی و تعدادی از کشورهای اماره نشین خلیج فارس، اعضای مجلس نمایندگان را انتخاب کرده‌اند. مشارکت مردم در این انتخابات با در نظر گرفتن احزاب سیاسی و رای دهندگان، فوق

العاده جالب توجه است. انتخابات بصورت بخشی از گفت‌وگوهای مشروع سیاسی رژیمهای سیاسی موجود در آمده و سیاست انتخاباتی اکنون در میان طیفهای سیاسی، امر پذیرفته شده است. برگزاری انتخابات مجلس بعنوان یک رویداد مرکزی در تقویم سیاسی بسیاری از کشورهای عربی در نظر گرفته می شود که مورد توجه جامعه قرار گرفته و بعنوان آزمونی برای مقایسه میزان محبوبیت تشکل های سیاسی، مورد استفاده قرار می گیرد. رژیمهای بر سر قدرت آموخته اند که این گونه انتخابات را بشدت کنترل کرده و از قوانینی استفاده کنند که مناسب منافع آنها بوده و احزاب معارض بویژه اسلام گریان را تضعیف و یا خارج از قانون نشان دهد. این رژیمها همچنین مبادرت به سرکوب و یا اعمال نفوذ در میان احزاب و نامزدها و کنترل یا دست بردن در نتایج آن می کنند. البته در بسیاری از موارد پارلمانهای انتخاب شده از قدرت بسیار ناچیزی برخوردارند. معمولا حزب حاکم، اکثریت مسلطی را در مجلس برای خود دست و پا کرده ولی قوه اجرائی، سلطه افزونتری را بزیان قوه مقننه اعمال می کند. قدرت شاه یا رئیس جمهور در این رژیمها همچنان بصورت مطلقه باقی مانده و توان نفوذ دستگاه اطلاعاتی نیز غیر قابل کنترل است. شاه و رئیس جمهور در این رژیمها معمولا فارغ از هر گونه بازخواستی از سوی مجلس می باشند. مسئولانی که از سوی راس حاکمیت برای معاونت و کمک به آنها منصوب می شوند، ممکن است مورد بازخواست مجلس قرار بگیرند ولی این امر بمثابة تدبیری احتیاطی برای حفظ راس حاکمیت مورد اجرا در می آید که اساساً در معرض بازخواست قرار ندارد.

حاکمان در جهان عرب آموخته اند که امور مربوط به انتخابات پارلمانی را بعنوان رشوه ای در ازای خواسته های توده مردم فراهم کنند. این سیاق بمثابة محدوده ای برای ایجاد زمینه مشارکت را فراهم میکند همچنین قبول درخواستها برای کاستن از تنش ها بکار می آید؛ بدون اینکه جامعه را از قدرت و توان سیاسی لازم برخوردار ساخته یا موقعیت حاکمان بر سر قدرت را بخطر اندازد. آنها نوعی از تمامیت خواهی مشارکتی را تعریف کرده اند که ممکن است بجای اینکه تدبیری موقت برای گذار بسوی دموکراتیزاسیون تمام عیار باشد، بصورت یک وضعیت انتهائی ثابت بجای اینکه یک مرحله انتقالی به سمت دموکراتی کامل می باشد.

انتخابات داخلی و شهرداریها نیز در کشورهای عرب بصورت امر مشترک و شایع در آمده است. حتی در عربستان سعودی که انتخابات مجلس برگزار نمی شود، اخیر اجازه برگزاری انتخابات شهرداریها بصورت موردی داده شده است. این انتخابات داخلی اساساً گامی به جلو در سطح منطقه قلمداد می شود. این انتخابات باعث وارد شدن شهروندان در مسائل داخلی شده و عرصه عمومی را برای تحركات سیاسی محلی و منطقه ای و مشارکت در تصمیم گیری سیاسی می گشاید. با توجه به اینکه روش دخالت کشور و سلطه حاکمه در انتخابات مجلس مشابه

دخالت آنها را در انتخابات داخلی می باشد علی‌رغم اینکه فضای بازتری برای آنها در دخالت در انتخابات داخلی نسبت به انتخابات مجلس ایجاد میکند .

مشکل موجود در رابطه با مشارکت داخلی این است که تشکلهای منتخب داخلی از قدرت بسیار اندکی برخوردارند. کشورهای عرب بشکل مبالغه آمیز و زیاده از حد، مرکزیت گرا باقی مانده اند. کانون تصمیم سازی و سرمایه در مرکز تمرکز یافته و میزان بسیار اندکی از آن با بدنه داخلی به مشارکت گذاشته شده است. نخبگان مرکزی به تشکلهای داخلی بمثابه بازوهای دولت مرکزی می نگرند که این نحوه نگرش با نگرش سلطنتی از بالا به پائین هرم قدرت، سازگار است. بیش از اینکه خودمختاری عناصر و عدم مرکزیت گرائی اصیلی را مد نظر قرار داده باشد. ساختارهای داخلی در حقیقت هیچ گونه تاثیری بر منابع یا چگونگی تصمیم گیریها ندارند. این تشکلهای برای دست زدن به هرگونه اقدام، وابسته به گردانندگان منتصب مرکزی یا حاکمان مناطق هستند

انتخابات ریاست جمهوری بشکل بسیار کنترل شده تری از انتخابات مجلس یا شهرداریها برگزار می شود. حاکمیت می تواند هراز چند گاه در معرض ریسک نتایج خارج از محاسبه انتخابات مجلس قرار بگیرد (گرچه مجلس مهم نباشد) ولی تن دادن به چنین مخاطره ای در مورد انتخابات ریاست جمهوری، قابل قبول نیست. بعضی از دول، محدودیتهای قانونی یا قانون اساسی را در خصوص توان ورود نامزدهای رقیب انتخاباتی به عرصه انتخابات وارد کرده اند ولی در غیر این صورت اینگونه رژیمها از طیف گسترده توان دخالت کننده خود در ایجاد تفرقه و بر هم زدن امور احزاب و نامزدها و رای دهندگان برای مطمئن شدن از بابت نتایج انتخابات ریاست جمهوری مطابق خواست خود استفاده خواهند کرد. با در نظر گرفتن ملاحظات داخلی و بین المللی، سؤال عمده این است که آیا باید انتخابات ریاست جمهوری را بنحوی مهندسی کرد که اکثریت سنتی 99% را بدنال داشته باشد یا اینکه به اکثریت معقول تر 80% تا 85% اکتفا نمود؟

مشارکت سیاسی در دو دهه گذشته پیشرفت کرده است بطوریکه اکثر کشورهای عرب دست کم در اساس بشکل چند حزبی اداره می شوند و انتخابات منظمی را برگزار می کنند. اگر چه دامنه و تاثیر مشارکت در این کشورها بصورت بسیار محدودی باقی مانده است بجز در سه کشور بی ثبات یعنی لبنان، فلسطین و عراق که در این کشورها رای دهندگان قادر به انتخاب و یا تغییر حاکمان خود نیستند و نمی توانند مشارکت سیاسی برای وادار ساختن حاکمان به ایجاد تحول سیاسی داشته باشند.

جامعه مدنی و رسانه ها

اشکال مهم مشارکت همانند سازمانهای جامعه مدنی (CSO)، از بیرون از کانالهای نهادینه شده سیاسی در جهان عرب سر بر آورده اند که از اواخر دهه هشتاد قرن گذشته، رشد قابل توجهی داشته اند. این امر بشکل جزئی معلول زمین گیر شدن جریانهای اصلی در حیات سیاسی و افزایش اقبال و تقاضا در جوامع بسیار پیچیده و شهر نشینی افسار گسیخته می باشد. این دولتها رشد جوامع مدنی را بر جوامع سیاسی ترجیح می دهند زیرا جوامع مدنی را بعنوان منطقه و محدوده ای امن قلمداد می کنند که قادر به مهار و جذب مشارکت مدنی است بی آنکه مستقیماً وارد چالش و مبارزه جوئی با قدرت سیاسی و جهات تصمیم گیرنده بشود. رشد جامعه مدنی، بازتاب توان دوری گزیدن حاکمیت از تامین خدمات اساسی اجتماعی و نقش فراینده سازمانهای جامعه مدنی برای پر کردن این خلاء می باشد که این امر در رشد سرمایه گذاریها در ارتباط با جامعه مدنی؛ بویژه از جانب غرب بازتاب می یابد.

در حال حاضر 130 هزار سازمان جامعه مدنی (CSO) در جهان عرب وجود دارد. برخی از این سازمانها بعنوان مدافع و گروههای حامی آرمانهای معین نظیر حقوق بشر، حقوق زنان، حقوق افراد معلول، دموکراسی و محیط زیست فعالیت دارند. بسیاری از دیگر انواع این سازمانها یا خدمات گرا هستند یا در عرصه های سنتی همچون دین، قبیله یا هویت های اجتماعی کار می کنند. تعداد اندکی هم آرمان گروههای در حاشیه قرار گرفته را دنبال می کنند (همانند معلولان یا بی خانمانها و یا ربوده شدگان) ولی هیچ نوع تحرک قدرتمند بومی برای دنبال کردن آرمان و موضوع فقرا در این کشورها وجود ندارد. سازمانهای غیر دولتی (NGO) با چنین رویکردی بسرعت از استقلال و دفاع غیر انتفاعی به سازمانهای خدماتی اجرت بگیر برای تنگدستان تبدیل می شوند که طرف قرار داد با وزارتخانه های دولتی یا اعطا کنندگان خارجی میباشند. در طول دهه نود امید می رفت که جامعه مدنی، علامت و نشانه ای بر وجود تحولات و تغییرات سیاسی باشد و چنین به نظر میرسید که این وضع در اروپای مرکزی و شرقی اتفاق افتاده ولی این امیدواری بجا نبود. گروههای جامعه مدنی در گفتمان سیاسی و سیاست گذاری تاثیر داشتند ولی قادر به ایجاد تحرک در ساختارهای سیاسی باصطلاح ساختار شکنی و قبولاندن تحولات اساسی سیاسی نشدند.⁽⁶⁾

در کشورهای عربی افزون بر CSO ها، شبکه ای از اتحادیه ای کارگری و سندیکاهای کارمندان و تشکلهای متخصصان ایجاد شد. در کشورهایی که شعارهای انقلاب سوسیالیستی در دهه 50 و 60 را سر دادند (همچون مصر، الجزایر، سوریه، و عراق قبل از 2003)، حاکمیت مبادرت به

ملی کردن این تشکلهای و کنترل تحولات درونی و انتخابات داخلی آنها نمود.

در کشورهایی که این سیاست پیاده نشد (نظیر مراکش، لبنان، اردن و یمن)، جنبشهای کارگری و اتحادیه های کارمندان از طریق سقوط جریانات چپ گرا در سطح جهان و اعمال سرکوب و به حاشیه راندن این جریانات در طول سالیان متمادی، تضعیف شدند. سندیگاههای تجاری و تخصصی نیز از مدتها قبل از سوی ساختارهای سیاسی بر سر قدرت مورد بهره برداری مشترک قرار گرفتند زیرا منافع آنها تا حدود زیادی متکی بر روابط حسنه با حاکمیت و تصمیم گیران ارشد آن بود. این تشکلهای در معرض اصرار رهبرانی قرار داشتند که رهنمودهای آنها به چندین دهه قبل راجع می شد. با توجه به تکیه داشتن این رهبران بر جایگاههای قدرت، دیگر فضا و شانس چندانی برای رهبری جوانترها باقی نمی ماند. مطالبات در خصوص ضرورت ایجاد یک قرارداد اجتماعی جدید در جهان عرب که در آن جامعه مدنی بعنوان یک شریک اساسی برای حاکمیت و بخش خصوصی در آید، فوق العاده افزایش یافته است. حاکمیت بعنوان بازیگر مسلط باقی می ماند و روابطش با جامعه مدنی بیش از اینکه در قالب شریک باشد، روابطی حسنه خواهد بود. حاکمیت از اینکه جامعه مدنی وظایف و فونکسیونهایی را بعهده می گیرد که دیگر بر دوش او قرار ندارند، خشنود است. حاکمیت بیش از آنکه مجبور به تقویت آزادیهای سیاسی و مشارکت باشد، در حال لاف زنی در مورد میزان تسامح خود در قبال جامعه مدنی خواهد بود. بخش خصوصی بمقدار زیادی همچنان وابسته به منابع تحت کنترل رژیم و قراردادهای خواهد ماند. این بخش نماینده و نشانگر سرمایه مستقل و یا الگوی کارفرما نیست که نقطه اوج تحولات در آسیا یا امریکای لاتین است و در عین حال از نقطه نظر تاریخی نیز نماینده بورژوازی انقلابی بحساب نمی آید.

دسترسی به رسانه های غیرحکومتی، بهبود یافته است. وزارتخانه های تبلیغات که روزگاری بشکل انحصاری، پخش تلویزیونی اداره می کردند، امروزه به صورتی در آمده اند که شهروندان می توانند صدها کانال تلویزیونی بین المللی و چندین کانال پان عرب را مشاهده کنند. بسیاری از کانالهای عربی بشکل گسترده میزبان تاک شوهای هستند که در آنها مواضع سیاسی بصورتی داغ مورد بحث و مجادله قرار می گیرند. کانالهای خصوصی تلویزیونی در کنار کانالهای حکومتی در بسیاری از کشورهای عربی بالا آمده و روزنامههای خصوصی بیشتری در طول دهه گذشته کار خود را آغاز کرده اند.

اینترنت و فضای مجازی توانسته است فضای عمومی جدیدی را برای آراء و نظرات سیاسی و مشارکت غیر مستقیم بوجود آورد. با گسترش و توسعه نفوذ اینترنت در جوامع عربی، جوانان در حال ساختن و مشارکت در مجتمعات آنلاین، اتاقهای گفتگو، وب لاگها و دیگر اشکال ارتباط و

در هم کنش اینترنتی هستند. این نحوه فضاهای مجازی برای ملاقاتها و دیدارها، تاثیر معتناهی در شکل دادن به دیدگاهها و نقطه نظرات داشته و توانسته اند در سالهای اخیر محدوده ای برای سازمانهای کنش گر سیاسی و اپوزیسیون باشند.⁽⁷⁾

مجتمعات بازرگانی، تریبونی را تکامل بخشیده اند که رهبران این مجتمعات می توانند در آن به مجادله نظرات پرداخته و بکوشند تا در سیاست گذاریهای دولت واحیانا سیاست هم تاثیر بگذارند. مجتمعات بازرگانی در کشورهای نفت خیز و همچنین در کشورهای وارد کننده نفت رشد کرده اند که در آنها حاکمیت به خصوصی سازی و سرمایه گذاری بخش خصوصی بعنوان موتور پیش بر رشد اقتصادی رو آورده است. اگر چه این مجتمعات بازرگانی و تجاری هم بشدت وابسته به منابع حاکمیت و تصمیم گیریهای دولتی هستند، با اینحال بشکل فزاینده ای در روند مناقشه و بررسی سیاست های اقتصادی و معرفی افراد برای انتخابات و مناصب تصمیم گیری وارد شده اند.

اگرچه حکومتهای عرب بصورت رژیمهایی بشدت سلطه گر باقی مانده و حرکتی از خود بسوی دموکراتیزاسیون واقعی نشان نمیدهند ولی در محیطی عمل می کنند که بشکل فزاینده ای از نقطه نظر تنوع سیاسی و اقتصادی اجتماعی، پیچیده می باشد و میانکنش و مدیریت این حکومتها در ابعاد سیاسی و اجتماعی در پیرامونی فوق العاده بغرنج و پیچیده صورت می گیرد.

برتری قانون

تقریباً تمامی کشورهای عربی در حال حاضر قانون اساسی نوشته شده دارند ولی تنها چند دهه قبل چندین کشور بویژه در منطقه خلیج چنین قانونی کتبی را در اختیار نداشتند. چنین قانون اساسی در بخشیدن ساختاری شفاف و سازو کار و مدیریتی قانونمند و اصیل به نهادها دست کم در متون قانونی کمک کرده و اصول مهمی را شامل حاکمیت مردم، تفکیک قوا، استقلال قوه قضائیه، آزادیهای فردی و برابری در قبال قانون را پی می ریزد؛ اگرچه همانطور که در ضمیمه دموکراسی عرب اشاره شده، فاصله و شکاف عمیقی میان موارد ذکر شده در متون قانونی و امور واقعی و اقدامات حقیقی وجود دارد. بسیاری از صاحب نظران، امتیاز فوق العاده ناچیزی را به نحوه عملی اجرای قانون در کشورهای عربی می دهند. درمقام عمل قوه مجریه دیگر قوا را تحت تصرف و کنترل خود می گیرد. شهروندان از آزادیهای محدودی برخوردار بوده و مشارکت از قبل برنامه ریزی شده ای دارند و حقوق آنها از طریق اقدامات

اطلاعاتی محدود شده است. در تعدادی از قوانین اساسی، رئیس قوه مجریه از قدرت جارو کننده و از میان برنده حقوق فردی در راستای منافع ملی یا منافع حاکمیت برخوردار شده و احزاب سیاسی و انتخابات ملی با محدودیت مواجه شده اند. مصر در بازبینی قانون اساسی خود در سال 2007 عملاً سیستم سیاسی تمامیت خواه تری را ایجاد کرد.

بُعد وخیم تر مسئله این است که در تعدادی از کشورهای عربی، وضعیت فوق العاده یا حکومت نظامی از دهه های قبل اعلام شده و همچنان اعمال می شود. بعد از حوادث 11 سپتامبر 2001 بسیاری از رژیمها قوانین ضد تروریستی را تصویب کردند که قدرت دولت در امور و اقدامات اطلاعاتی را گسترش داد. بسیاری از قوانین اساسی منطقه، از ماهیت و زیربنای مذهبی و یا ایدئولوژیک در کنار برخورداری از منطق و توجیه امنیتی برای حاکمیت برخوردار است. آزادیها و حقوق که اغلب در این قوانین اساسی، فهرست وار ذکر شده اند، عموماً بصورتی مرتب شده اند که با قوانین تنظیم شده همخوان و در معرض تاثیر پذیری از سطوح ایدئولوژیک و امنیت حاکمیت قرار دارند که در بطن و جوهر قانون اساسی وجود دارد. این حاکمیت است که حقوق و آزادیها را تامین کرده و می تواند آنها را باز ستاند.

اگر چه کشورهای عربی اکثر پیمانها و توافقهایی بین المللی مربوط به حقوق بشر و حقوق سیاسی - اجتماعی را امضا کرده اند ولی منشور عربی حقوق بشر صادره از سوی کشورهای عربی در سال 2004، چندین مورد از استانداردهای بین المللی را نقض کرده است. مجازات اعدام بصورت امر مشترکی در کشورهای عربی درست همانند موضوع زندانیان سیاسی و در بعضی موارد، اعمال شکنجه باقی مانده است. حقیقت این است که در تمامی متون حقوقی عرب، تبعیض در قبال زنان بشکلی سازمان یافته اعمال شده است.

در شش کشور (کویت، لیبی، عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات) شکل گیری احزاب سیاسی غیر قانونی است. در بسیاری دیگر از کشورهای عربی تشکیل و عملکرد احزاب در معرض محدودیت های پیچیده قانونی قرار دارد. سازمانهای مدنی اجتماعی (CSO) در بیشتر کشورهای عربی، قانونی هستند ولی در بسیاری از این کشورها عملکرد و تامین هزینه آنها در معرض دخالت جهات رسمی و تحریم قرار دارد.

استقلال قضائی تنها در تئوری وجود دارد ولی قوه مجریه یا راس حاکمیت عموماً پیشرفت و انتصاب قضات و در عین حال بودجه اداری این قوه را کنترل می کند. قضات معمولاً از امنیت کاری یا مصونیت واقعی در برابر اعمال فشار یا تحریم ها برخوردار نیستند و لذا قوه قضائیه بشکلی نهادینه در معرض سلطه قوه مجریه و اعمال قدرت دستگاه های اطلاعاتی قرار دارد

که قادر به زیر فشار قرار دادن قضات و شاکیان هستند.

این محدودیت ها مانع تبدیل قوه قضائیه به عامل هم وزن با قوه مجریه می شود. بیشتر دیده می شود که قوه قضائیه یک قوه فرعی است که کمیت و کیفیت متوسط و میانگینی از عدالت را برای جامعه فراهم می آورد ولی نمی تواند به چالش با قوه مجریه یا نخبگان منصوب شده بپردازد. دادگاهها تحت تاثیر فساد قرار گرفته اند که عملا در خدمت حمایت از اغنیا است. حیطة صلاحیت قوه قضائیه در معرض محدودیتهای فزونتری از طریق انتشار و شیوع دادگاههای نظامی و یا دادگاههای امنیتی حاکمیت برای تعامل با پروندههای «تروریسم» و «تهدید امنیت کشور» قرار گرفته است. قوه قضائی از خودمختاری و قدرت فوق العاده محدودی در جهان عرب برخوردار می باشد و بعلاوه منابع بسیار ناچیز و اندک و ارجاع پرونده های فراوان به آن، در حال تحلیل رفتن است که این موانع، چرخ حرکت قوه قضائیه را بسیار کند و ناکارآمد می سازد.

شفافیت

محرمانه بودن حاکمیت، وضعیت طبیعی و اولیه در داخل منطقه عربی بحساب می آید. این ویژگی برجای مانده از دوران عثمانیها و استعمار می باشد ولی این شیوه در منطق انقلابی گری یا در کشور تک حزبی که در آن امنیت کشور مستلزم اعمال شیوه محرمانه نظامی است و همچنین در رژیم سلطنتی که امور کشور عمدتاً امور شخصی خانواده حاکم می باشد نیز اعمال می شود. در برخی از رژیمهای سلطنتی خلیج، درآمدهای نفتی مستقیماً نصیب خانواده حاکم شده و سپس بخشی از این درآمدها روانه بودجه کشور می گردد. در برخی موارد اراضی مشاع ابتدا بساکن متعلق به خانواده حاکم است و به بعضی از افراد خانواده و یا هم پیمانان و دوستان نیز واگذار می شود.

سیاست معمولاً با ستیزه بر سر به یغما بردن قدرت شامل دسترسی به منابع کشور، مواد خام یا برنده شدن قرار دادهای پر سود دولتی تعریف می شود. شبکه های قدرت غالباً بوسیله فامیل بازی و یا پارتی بازی تعریف شده است. رهبران قدرتمند و سیاست مداران مبادرت به خوراک دادن به گروههای قدرتمند دوستان و خویشاوندان تجاری می کنند. رانت های دولتی، خوراک لازم برای پایگاههای مشتریان را فراهم می کند که برای انتخابات و یا دیگر مناسبت های سیاسی به هدف تزریق و تجدید قوای نخبگان حاکم در نظر گرفته شده اند. تعدادی از کشورهای نفت خیز بشکل قابل توجهی اقدام به متحول کردن و ارتقاء خدمات شهری خود از طریق

دستمزدهای بالا و آموزش تخصصی و سهل انگاری کاری نموده اند ولی طبقات با در آمد بسیار پائین و اخلاق منحط در کشورهای وارد کننده نفت بصورت عاملی مشوق برای الگوئی فراگیر از فساد تاسف بار و رقت انگیز عمل می کنند.

اقدامی اساسی علیه فساد در کشورهای عربی همورد اجرا گذاشته نشده است. در کشورهایی که حاکمان اقدام به مدرنیزه کردن خدمات شهری خود کرده و از فساد اداری کاسته اند (بعنوان مثال در بعضی از امارات خلیج)، مشکل فساد اساسی همچنان بر جای مانده که به این معناست که حاکم یا خانواده حاکم همچنان بخش عمده اقتصاد کشور را در مالکیت خود دارد.

ضمیمه «سازمان بین المللی آفاق شفاف فساد»، طیف دلگرم کننده ای از امتیازات و رتبه های کسب شده از سوی کشورهای عرب را در این میدان بدست می دهد ولی این امر تا حدود زیادی همراه کننده است. این ضمیمه بشکلی موثر میزان فساد را اندازه گرفته است که شهروندان یا بازرگانان در کشوری معین با آن مواجه می شوند. امتیاز بیشتر کشورهای عربی در این ضمیمه بسیار پائین است ولی بسیاری از کشورهای خلیجی امتیاز خوبی را بدست آورده اند⁽⁸⁾. این امر تا حدود زیادی معلول این است که فساد موجود، بسی ریشه دارد تر بوده و ابعاد نامرئی تری دارد بشکلی که روابط روز مره تجاری از فساد متاثر نمی شود. در کشورهای عربی منابع کشور و حاکمیت از طرق گوناگونی در انحصار نخبگان حاکم و اطراف و حلقه های نزدیک به آنها قرار دارد.

پیشرفتهای بسیار اندکی در راستای بالا بردن شفافیت و مبارزه با فساد حاصل شده است. در بسیاری از مجالس نمایندگان، موضوع فساد دولتی و درخواست برای شفافیت بیشتر بصورت یک موضوع اساسی سیاسی در آمده است. برخی از پارلمانها کمیته ها یا کمیسیونهای مبارزه با فساد را پی ریزی کرده اند که مقدمات ایجاد ساختارهای قانونی لازم برای فعالیتهای ضد فساد را آغاز کرده اند. اتحادیه اعضای پارلمانهای عربی علیه شبکه های فساد تاسیس شده است. اکثریت کشورهای عربی شاهد تولد NGO ها بوده و می کوشند تا آگاهی عمومی را در مورد ماهیت و هزینه های فساد بالا ببرند. این سازمانها بهمراه اعضای مجلس و مسئولانی که با آنها همداستانند، می کوشند که قوانین مربوط به شفافیت و مبارزه با فساد را از تصویب بگذرانند. این عده در برخی از کشورهای عربی هموفقیتهائی دست یافته اند. تلاش برای ایجاد و تصویب حقوق مربوط به قانون اطلاعات در راه است که بموجب آن قوه مجریه و دستگاههای اطلاعاتی از سلطه فوق العاده ای برخوردار می شوند. تنها پیشرفتهای ناچیزی آنهم درسیاقی نامتوازن علیه نخبگان حاکم که بزور در مناصب جای خود گرفته اند، بدست آمده است.

پاسخگوئی

در ساختار از بالا به پائین باصطلاح «اربابی» همچنین عدم وفور دیمکراسی در بسیاری از کشورهای عربی، نهادهای حاکمیت در برابر نیازهای حاکم و نه نیازهای افراد تحت حاکمیت پاسخگو هستند. حاکمان بشکل اساسی در برابر جامعه بازخواست پذیر نیستند زیرا برداشتن و یا جایگزینی آنها از طریق انتخابات تقریباً غیر ممکن است. آنها هیچ گونه انگیزه ای برای پاسخگو بودن ندارند. آنها نیازمند اجرای اقدامات کافی برای حفظ حد اقل ثبات و اجتناب از اعتراضات نامطلوب مردمی یا واکنشهای تند هستند ولی این نیاز نباید از حد لازم فراتر رود. پیشرفت و ارتقاء در خدمات مدنی صرفاً بشکل صوری و در مقام حرف بر مبنای شایسته سالاری و کفایت است و مسئولیت های بالا و مهم و پیشرفت شغلی در گرو حمایت سیاسی از جانب وزیری کلیدی یا یک مقام ارشد رسمی می باشد.

کشورهای عربی در فاصله دهه پنجاه و هفتاد قرن گذشته، رده ای قابل توجه از خدمات عمومی را توسعه بخشیدند ولی این خدمات بصورتی کند و ناکارآمد تدارک دیده شده بود. توزیع این خدمات اغلب بیش از اینکه متناسب با پاسخگوئی به نیازهای عامه باشد، درگرو باصطلاح پارتنری بازی سیاسی بود. ضعف ادارات محلی و منطقه ای نیز از میزان پاسخگوئی می کاست زیرا تشکلهای منتخب که به نیازهای مردم نزدیکتر بودند، غالباً فاقد قدرت بوده یا اینکه زیر نفوذ و سیطره مقامات رسمی دولت مرکزی قرار داشتند.

غیاب طرف ناظر در ارائه خدمات، مسئله ساز است زیرا فاصله میان خدمات دهندگان و خدمات گیرندگان زیاد است. مقامات مسئول مرکزی هیچگاه مجبور به ارتباط با اطراف باصطلاح تامین کننده خدماتی و درک مسائل ریز آنها نیستند. بعنوان مثال تقریباً تمامی کشورهای عرب نسبت به اعلامیه های اساسی و پیمانهای مرتبط با تقویت قشر زنان پای بندند؛ با اینحال این تعهدات اساسی به تعامل با شرایط گسترده و گوناگون زنان و طراحی یا توسعه خدمات بنیادین نیانجامیده و ترجمه نشده بشکلی که بتواند تاثیر مثبتی بر جای گذاشته و وضعیت زنان را در مجتمعات شهری و روستائی و در سطح طیف اجتماعی اقتصادی بهبود بخشد.

تحول در رسانه ها و آزادیهای مطبوعاتی بیشتر و دسترسی گسترده تر به اینترنت، عرصه جدیدی را برای بررسی و مناقشه کمبودهای دولت ایجاد کرده و ریسک را برای این سیستمها بالا برده که عموماً پاسخگو نیستند. چند دهه قبل و پیش از اینکه چنین عرصه ای بوجود آید، حاکمیت بشکل موثر هرگونه بحث و بررسی درمورد کمبودهای دولت و یا انتقاد

از عدم پاسخگوئی آنرا در نطفه خفه میکرد. شرایط کنونی بسیار پویا تر بوده واز دینامیزم بیشتری برخوردار است. شهروندان عادی عموماً بدون قدرتند ولی رسانه های جدید، CSO ها و گروه های بالنده اپوزیسیون، درهای جدیدی را بروی بحث و مناقشات تازه درمورد مسائلی معین در سطح ملی گشوده اند. این مناقشات برخبگان سیاسی و امنیتی و تجاری تاثیر گذاشته و تصمیم گیران بدفعات مجبور به پاسخگوئی از طریق تغییر سیاستها و یا اخراج یک مقام مسئول می شوند. بهر حال پاسخگوئی در دولت های عربی بیش از اینکه یک نرم وقاعده معمول باشد، یک استثناء است و در میان تصمیم گیران کشور، نهادینه نشده است.

◀ قدرت کارائی دولت

جوامع عربی در طول پنج دهه گذشته دستخوش تغییر و تحول و دگرگونی شده اند. تمامی علائم و شاخصها شامل انتظارات از زندگی، سلامت، آموزش، زیرساختها و مشارکت و ادغام زنان در جامعه، جابجائی مثبتی را از دهه 50 به این طرف نشان میدهند. مشکل این است که این پیشرفت یا کند و یا متوقف شده است و در حفظ سرعت و شتاب پیشرفت، بشکلی متناسب با سرعت پیشرفت جهان پیرامون خود ناکام مانده است.

در دهه 70 شاخصهای توسعه کشورهای عربی در مقایسه با دیگر مناطق در حال توسعه رضایت بخش بود. در حال حاضر شاخص ها نشان میدهند که جهان عرب عموماً در حال درجا زدن است در حالیکه که مناطق در حال توسعه خصوصاً آسیا و امریکای لاتین، حرکت بسوی جلو داشته اند. امریکای لاتین در دهه 70 وارد مرحله رکود گردید. ویژگی این دوره، روی کار آمدن دولتهای تمامیت خواه و سلطه جو و تسلط دولت بر بخش اقتصاد بود. از آن زمان کشورهای این منطقه در معرض تزریق روند و دینامیزم اداره دموکراتیک و اقتصاد آزاد و لیبرالیستی قرار گرفتند؛ هر چند که رشد و توسعه در این مرحله با نابرابری درآمد ها و محرومیت اجتماعی همراه بود. در چین حزب حاکم دچار تغییر درونی رویکرد خود شد و ضمن حفظ سلطه سیاسی، لیبرالیزم اقتصادی را در آغوش گرفت. حزب حاکم، معیار بازخواست پذیری داخلی و کارائی دولتی را تحمیل کرد. در کشورهای عربی در حالیکه لیبرالیزم اقتصادی دنبال میشد، خانواده حاکم که رژیم حکومتی را دست داشت، اجازه چنین بازخواست پذیری داخلی و یا کارائی دولتی را نمی داد و در عوض مبادرت به تقویت الگوهای فلج کننده فامیل بازی و پارتی بازی و مشتری پروری و فساد نمود.

در حالیکه کشورهای عربی بازیگرانی قدرتمند و در مواردی بسیار قدرتمند هستند، کارآئی آنها در ابعاد وظایف امنیتی و کنترل جامعه بسیار بهتر از هدایت و تامین حمایت از پروژه های دگرگون کننده توسعه می باشد. شاخص دموکراسی عرب، پهنه و گستره ای را آشکار می سازد که حاکمیت بعنوان حاکمیتی قدرتمند در نظر گرفته است (از بعد امنیتی و سلطه گری) ولی در پاسخگوئی به نیازهای مردم یا تامین عدالت اجتماعی، ناکارآمد می باشد. دولت کارآمد مبتنی بر سیاست گذاری مناسب است. سیاست گذاری مناسب نیز حاصل مناقشه ای پرباردر میان مسئولان، کارشناسان و اهرم های اساسی در دولت و جامعه می باشد. سیاست اجرایی مناسب در گرو شایسته سالاری در عرصه خدمات شهری و بدنه ای از مسئولانی بازخواست پذیر می باشد. بدون شایسته سالاری داخلی و بازخواست پذیری، اجرا درآوردن یک سیاست گذاری مناسب تقریباً ناممکن می باشد. حتی در مواردی نظیر دبی که به نظر می رسد دولتی موفق بوده، غیاب شفافیت و بازخواست پذیری منجر به شکستهای نابهنجار شده است.⁽⁹⁾

◀ عدالت و برابری

در بررسی سال 2003 ارزشهای جهانی، 70% نمونه های آماری در کشورهای عربی گفتند که به باور آنها "کشورشان در راستای منافع شمار اندکی از اطراف ذی نفوذ مدیریت می شود".⁽¹⁰⁾ این نحوه برداشت بسادگی قابل توضیح و تشریح است؛ به این شکل که کشورها و رژیمهای منطقه، رژیم های سلطه گر و تمامیت خواه هستند و سیاست، امنیت و قدرت اقتصادی در دست افراد معدودی قرار دارد که این افراد بندرت با انتخابات عوض می شوند. حتی در رژیمهای نیمه دموکراتیک و غیر سلطه جو نظیر لبنان نیز قدرت سیاسی و اقتصادی همچنان در دست تعدادی ثابت از افراد وابسته به احزاب و دستجات طرفدار حاکمیت می باشد.

تجدید ساختار اقتصادی باعث افزایش قیمت نفت شده و رشد روند جهانی شدن منجر به محدود شدن توزیع ثروت گردید و ناهمسانی درآمدها را بویژه در کشورهای وارد کننده نفت بیشتر کرد. حاکمیتها نهایتاً خود را از تامین کمکهای خیریه و توزیع ثروت کنار کشیدند و شهروندان را در وضعیتی آسیب پذیرتر در برابر نیروهای بازار رها کردند. در اقتصادهای با درآمد ثابت داخلی در سطح منطقه، رشد اقتصادی به عنوان تامین سود بیشتر برای جهات نزدیکتر به قدرت و نه دایره گسترده تر کارمندان ترجمه شده است. بعضی از افرادی که در مناصب بالا جای گرفته و نخبگان دارای تخصص برتر، از فواید سرمایه گذاری و فرصتهای تجاری برخوردار می شوند که زائیده روند جهانی شدن می باشد ولی توده مردم یا رها شده یا مشاغل با درآمد پائین به آنها میرسد. شکاف موجود میان بهترین «درآمد و سایر درآمدها»،

بشکل چشمگیری افزایش یافته است.

زنان همچنان بمثابة بزرگترین قشر حاشیه ای در جامعه عربی باقی مانده اند. تبعیض قانونی در قبال زنان اعمال شده و آنها از طریق نرمهای اجتماعی و سنتی تضعیف می شوند و حضور در خوری در توده باسوادان و در مشاغل و سیاست ندارند. پیشرفتهائی در وضعیت آنها از دهه 50 تا دهه 70 متحقق شد ولی موج محافظه کاری که منطقه را از دهه 80 تحت سیطره خود گرفته، تاثیر منفی بر موقعیت بانوان گذاشته است. مورد مستثنا از این قاعده، قانون مدون جدید می باشد که در مراکش در سال 2004 با حمایت شاه مغرب تصویب شد.

هویت طائفه ای و نژادی، مظاهر عمده بیعدالتی در منطقه بشمار می آیند. گروه های اقلیت در کشورهای پیرامون منطقه؛ آمازیکها در شمال افریقا، دیکا و فورها در سودان، اعراب در اسرائیل و سرزمینهای فلسطینی، کردها در عراق دوره صدام و سوریه کنونی، شیعیان در عربستان و حوثیها در یمن در محرومیت از حق رای و نمایندگی و بحاشیه راندگی، وجه اشتراک دارند. بخشی از این وضعیت، معلول سیاست جاری در جهت عربی کردن جوامع یا در بعضی موارد، ناشی از تحمیل معیارها و نرمهای مذهبی یا امتیازات طائفی می باشد. بخشهای دیگر مربوط به شکایات مشترکی می شود که در مقام عمل به موضوعات و مسائل طائفه ای و نژادی ترجمه می شوند.

علیرغم موج قدرتمند ناسیونالیسم و میهن دوستی در دهه 50 و دهه 60، هویت ملی جایگزین هویتهای نژادی و مذهبی یا طائفه ای نشد. قرار داد سیاسی و اجتماعی پیشنهادی حاکمیت های عرب یا متوقف شد و یا بصورت یک جانبه در آمد. این شکست و ناکامی مانع می شود که مردم، شناخت اولیه و اساسی از هویت خود بمثابة شهروندان دولت داشته باشند و بجای آن بیشتر به هویت نژادی یا مذهبی رو کنند. شهروندان تقریباً هیچ نقشی در تعیین وضعیت خود ندارند که همین امر آنها را از در نظر گرفتن مفهوم شهروندی بمثابة یک امر اساسی دارای اولویت بازمیدارد.

کشورهای مختلف تعامل های گوناگونی با تفاوت های موجود در جامعه داشته اند. سوریه و عراق در دوره صدام سیاست مشت آهنین را در پیش گرفتند. مصر و اردن سیاست و سلطه مرکزی قدرت مند را ادامه دادند ولی بشکل محدودی نمایندگی و حقوق اجتماعی اقلیتها را مجاز دانستند. لبنان و عراق کنونی پذیرای تنوع و جامعه چند صدائی شده و آنرا بصورت باور و دکترین اساسی برای مشارکت در قدرت در دولت مرکزی در آورده اند. در برخی از کشورها تفاوتهای مجتمعی و قبیله ای، وحدت کشور را تهدید می کند. لبنان و عراق و یمن و سودان

از نمونه های این امر بشمار می آیند. با تضعیف هویت ملی و مفهوم شهروندی، گروههای فرعی هویتی بصورت طرفهای چالشگر در برابر کشورهای عربی درمی آیند.

جوانان بزرگترین قشر جمعیتی را در میان ملل عرب تشکیل می دهند ولی آنها به حاشیه رانده شده اند. سیستم سیاسی و اقتصادی بیش از اینکه به ابتکار و نوآوری ارج نهد، بر مبنای گروه های دیرپا و دارای سابقه قرار گرفته است. در بسیاری از این کشورها نظام موجود ترجیح میدهد که نسل قدیمی در مناصب سیاسی و اقتصادی قدرت قرار بگیرند. جوانان وارد جامعه می شوند ولی بسرعت ضربه می خورند: نرخ بالای بیکاری، فضای باز اندک برای مشارکت سیاسی، امیدی ناچیز به تغییر، حاکمیت سرکوب گر و خشن و ابرساختارهای فرهنگی سرکوبگر جامعه، عواملی هستند که جوانان را زیر تازانه خود می گیرند. بسیاری از رژیمها به جوانان بعنوان عامل مشکل زا می نگرند و از طریق تدابیر امنیتی و یا استخدام آنها بعنوان کارمندان دون پایه با این قشر تعامل می کنند. شمار اندکی از جوانها به ایجاد تغییرات ریشه ای و سیاست خشونت روی می آورند و بسیاری از آنها به جستجوی استخدام و کارمندی در خارج پرداخته یا در برابر ناامیدی و مواجهه با حقایق تلخ و واقعی از پای در می آیند.

تقسیم شهری - روستائی، نشانه بارز نابرابری است. شهری شدن سریع به این معنا است که حاکمیت زیر فشار زیادی در ارتباط با امور زیر بنائی و خدمات مورد نیاز قرار دارد. رژیم نسبت به امنیت شهرها و شهرکهای خود بشدت حساس است و بهمین علت توجه زیادی را به این مناطق معطوف می سازد. این شکل تمرکز بر موضوع شهر باعث شده است که روستاها در بسیاری از کشورهای عرب در دسترسی به خدمات دولتی و زیر ساختها دچار کمبود باشند.

در دهه 50 و دهه 60 و مجددا در دهه 80 و دهه 90، مدل اقتصادی مورد علاقه دولتهای عرب، امور شهری را بر مسائل روستائی ترجیح می داد. کشاورزی و توسعه روستائی بعنوان اولویت های اساسی در طول دوره جایگزینی واردات در نظر گرفته نمی شد و همین تعامل در دوران کنونی روند جهانی شدن هم دنبال شده است. مرکزیت اقتصادی بدنال الگوی مرکزیت گرائی دولتی پیاده شد که منجر به بروز تفاوت و اختلاف زیاد در ثروت و درآمد میان مناطق شهری و روستائی و همچنین تفاوت در آموزشهای پایه، بهداشت و خدمات اجتماعی می شود.

پاره ای از نیازهای انسانی بخاطر وجود پیش قضاوت ها مورد اهمال قرار می گیرند. معلولان جسمی غالبا بمثابه عاملی ناراحت کننده در نظر گرفته می شوند و بیش از آنکه بعنوان گروهی نیازمند به توجه عمومی قلمداد شوند، توسط خانواده ها پنهان می شوند. بسیاری

از دولتهای عرب، سیاست گذاریها و برنامه ریزیهای خود در امر معلولان را توسعه داده اند ولی این موضوع همچنان نیازمند منابع فزونتر میباشد. بهرحال ساختار اجتماعی - فرهنگی همچنان مسئله ساز است. همجنس گرایان یا اشخاصی با گرایش جنسی آلترناتیو، عموماً زندگی مخفیانه یا وضعیتی صید گونه دارند (و دائماً در حال فرار و پنهان کردن خود هستند). این نحوه گرایش جنسی آنها از نقطه نظر قانونی و فرهنگی جزو امور ممنوعه بحساب می آید که ممکن است منجر به زندان رفتن و مواجه شدن با خشونتهای متعصبانه بشود. نیازهای بهداشتی آنها بمقدار زیادی از سوی حاکمیت نادیده گرفته شده که ناشی از «وضعیت خارج ازقانون» آنها می باشد؛ علی رغم اینکه این قشر بشدت در معرض آسیب پذیری و ابتلا به ویروس HIV (ایدز) قرار دارند.

جامعه مدنی عرب بشکلی جدی مبادرت به ارتقاء ارزشهای برابری و شمول و ایجاد تشکیلات CSO ها و NGO ها برای تجهیز بسیاری از آنها کرده است. البته واقعیتهای سیاسی و فرهنگی بمنزله کوهی سهمگین می باشد که بالا رفتن از آن فوق العاده دشوار است. با امیدواری ناچیزی که به انتخابات آزاد برای ایجاد تغییرات واقعی می رود، متصل کردن این نیازهای گوناگون در راستای ایجاد برابری و تبدیل آن به یک ابزار کارآمد سیاسی بمنظور متحقق کردن تحولات واقعی، بسیار دشوار می باشد.

چگونه به اینجا رسیدیم؟

مرزهای بسیاری از کشورهای عربی اخیراً مشخص و معین شده است ولی مدل و الگوی اداره این کشورها، الگوئی دیرپا و قدیمی است. خاورمیانه مهد تولد تمدن و جایگاه نخستین دولت شهر در تاریخ بشر است. سوابق دولت شهرهای قدرتمند از مصر باستان گرفته تا دولت شهر بین النهرین و تا دولت شهرهای فارس، رم - یونان، بیزانس، بنی امیه، عباسیان و مملوکیه که در 500 سال قبل در قالب امپراتوری عثمانیها به نقطه اوج خود رسید، بما خاطر نشان می کنند که توده و انباشتی از میراث الگوهای قدرت سیاسی و گردانندگی و میانکنش بین حاکمیت و جامعه، وجود دارند.

دوره اسلامی باعث ایجاد مدل حاکمیتی شد که عملاً دستاوردهای امپراتوریهای فارس و بیزانس را با قوانین، شریعت و نهادهای اجتماعی اسلام ادغام کرد. حاکمیت فارس و بیزانس بر مبنای ریاست مطلق العنان حاکم بر دولت امپراتوری بنا شده بود. بازوان اصلی آن شامل ارتش

و دستگاه توانمند اطلاعاتی و سیستم غیر عادی جمع آوری مالیات می شد. دولت شهرهای اسلامی بعدی، ایده حاکم مطلق العنان مرکزی و برخوردار از یاری ارتش و دستگاه اطلاعاتی توانا و بازوی جمع آوری مالیات را دست نخورده باقی نگاه داشتند ولی حاکمیت را زیر ردای شرع اسلامی قرار دادند. علماء و روحانیون از صلاحیت آموزش، تفسیر و اجرای قوانین شرع برخوردار شدند. عدالت اجتماعی، جایگاه والائی در اندیشه سیاسی اسلام دارد و بعنوان رکن اساسی در اداره درست و مطلوب جامعه در نظر گرفته می شود ولی این اهمیت به مقدار زیاد به این معنا می باشد که حاکم نباید در جستجوی ثروتمند کردن بی رویه خود برآید. این تاکید بر عدالت اجتماعی بیش از اینکه نشان دهنده نقش توزیع کننده یا عدالت اجتماعی برای خود حاکمیت باشد، بیانگر جدائی عملکرد و کنش میان حاکمان، بازرگانان و روحانیون است.

استعمار قرن نوزدهم باعث تضعیف ساختارهای حاکمیت برسر قدرت گردید و ایده های غربی ناسیونالیسم، دموکراسی، جامعه مدنی، حاکمیت و دولت سکولار را به منطقه آورد. حرکت ضد استعماری که در اوایل قرن بیستم از پویائی برخوردار شد، در نبرد خود علیه سلطه گری غرب، بسیاری از ایده های غربی را بکار گرفت. ایده ناسیونالیسم و حاکمیت سکولار همانند ایده دموکراسی و جامعه مدنی ریشه دوانید. فی الواقع بسیاری از کشورها که بدنبال فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول پدید آمدند، قوانین اساسی لیبرال دموکراتیک و ساختارهای دولتی را برگرفتند؛ هر چند که هنوز زیرنفوذ و قیمومیت غرب بسر می بردند.

بعد از جنگ جهانی دوم، حالت و وضعیت سیاسی شروع به تغییرات اساسی کرد. اتحاد جماهیر شوروی بمثابة قدرتی جهانی در جنگ دوم جهانی سر بر آورد و مدل سیاسی و اقتصادی جایگزینی در قالب سوسیالیسم در سرتاسر منطقه، توجه محافل را بخود جلب نمود. تاسیس اسرائیل در 1948 بشکل خطرناکی باعث مشروعیت زدائی از رژیمهای دموکراتیک عربی شد زیرا آنها را عاجز از مقابله با اسرائیل نشان داد و رویکرد پرشتابی را بسوی میلیتاریسم ناسیونالیستی عربی موجب شد.

با طولانی شدن عمر رژیمهای لیبرال عرب در مصر، سوریه، عراق، سودان، الجزایر، تونس، و یمن، کودتاهای نظامی رخت بربستند. تلاش برای اجرای کودتا باعث مستحکمتر شدن واکنش رژیمها در دیگر کشورها گردید. جنگ سرد منجر به تشویق تکامل دول سرکوب گر و محافظه کار و طرفدار امریکا و رژیمهای سرکوبگر و نیمه سوسیالیست طرفدار شوروی شد.

با فرا رسیدن دهه هفتاد، هیچ یک از انواع رژیمها از مشروعیت برخوردار نبودند. مدل لیبرال دموکراسی که در اوایل قرن بیستم مورد حمایت قرار گرفته بود و مدل شوروی یا سوسیالیستی

که در دهه 50 فعال شده بود، هر دو اعتبار خود را از دست دادند. این وضعیت باعث ترغیب انتقال از هر دو ایده سکولاریستی فوق به سوی ایده اسلامی شد. اسلام سیاسی، بخشی از واکنش در قبال استعمار غرب در اواخر قرن نوزدهم و تمامی در قرن بیستم بود ولی ناسیونالیسم و سوسیالیسم از دوره جنگ جهانی اول، اسلام سیاسی را تحت الشعاع خود قرار دادند. با فروپاشی جنبشهای آلترناتیو سیاسی، جنبشهای اسلامی شتاب گرفته و لذا قدرت سیاسی در منطقه عربی از مصر به کشورهای بشدت محافظه کار همچون عربستان و کشورهای خلیج انتقال یافت.

اگر چه اسلام گرایان بشکل کاملاً چشم گیری در ایران و تا حدودی کمتر در سودان بموفقیت رسیدند، اکثریت حکام عرب، امور را بشکلی گردانندگی کردند تا در اثر این موج جارو نشوند. این رژیمها شعارهای محافظه کارانه تر را سر داده و ردای اسلام گرائی را به تن کرده و در صورت لزوم نیز مبادرت به برخورد تند و کوبنده با رادیکالیستهای اسلام گرا نمودند. این رژیمها از حمایت (یا دست کم عدم اعتراض) جهاتی برخوردار شدند که از رشد و خیزش رادیکالیستهای اسلام گرا بیمناک بودند که شامل جامعه جهانی و بسیاری از نخبگان و طبقات متوسط همان رژیمها می شد.

موج اسلام گرائی، مدل رژیمهای سلطه گرا را بهمراه دلایلی موجه در جهت زمین گیر کردن توسعه دموکراتیک ارائه داد. در دهه 60 و 70 بسیاری از کشورهای عرب، ناسیونالیستها، چپ گرایان و احزاب سیاسی لیبرال را زمین گیر کرده و از حرکت انداخته بودند ولی تلاش آنها برای فلج کردن اسلام گرایان بی نتیجه ماند. اعضای این گروهها خود را در زندان تجدید سازمان داده و رادیکالیست تر شده بودند و از شبکه مساجد نهایت استفاده را برده و با انتشار در درون جامعه، آنرا بشکل فزاینده ای بسوی دین رهنمون شدند. با متزلزل شدن آشکار مشروعیت رژیمها در دهه 80 و واقع شدن رژیمها در معرض فشار بی امان داخلی و خارجی در راستای تحقق فضای باز سیاسی، آنها توانستند محاسبه کنند که این کار، باب را بروی اسلام گرایان رادیکال خواهد گشود. این بر آورد تا حدودی درست بود ولی حاکمیت های سرکوبگر، احزاب و جنبشهای غیر اسلامی را منهدم کرده بودند و تنها دستاوردشان این بود که اسلام گرایان میانه رو را به اسلام گرایانی رادیکالیست تبدیل کرده و با وادار کردن آنها به تحرکات زیر زمینی و در درون جامعه، عملاً آنها را تقویت کردند.

رژیمهای عربی طی دو دهه قبل چنین استدلال می کردند که اگر اجازه دموکراتیزاسیون جامعه را بدهند، اسلام گرایان رادیکالیست، حاکمیت را قبضه خواهند کرد. کشورهای عرب از ترکیه تقلید نکردند که نهایتاً فضای سیاسی داخلی خود را بروی احزاب گوناگون باز کرده و اسلام

گرایان را تشویق به میانه روی در جهت مشارکت بیشتر در قدرت کرده بود. فی الواقع الگوی ترکیه بعنوان یک هشدار از سوی بسیاری از رژیمهای عربی تفسیر گردید. اگر آنها مبادرت به تشویق احزاب اسلام گرا به میانه روی بیشتر کنند، این احزاب از مشروعیت و مطالبات مردمی بیشتر برای مشارکت واقعی در قدرت برخوردار می شوند. با توجه به تجربه الجزایر در اوایل دهه 90، انتخابات منجر به پیروزی اسلام گرایان شد که این پیروزی از سوی حاکمیت لغو گردید و قطبی شدن خشونت آمیز و جنگ داخلی را در کشور بدنبال داشت.

حوادث 11 سپتامبر 2001 و آغاز جنگ علیه تروریسم، پیشاپیش تنشهای تشدید شده ای را ایجاد کرده بود. امریکا مبادرت به کانالیزه کرده حمایت خود از رژیمهای عربی دوست در جهت تقویت امنیت و دستگاههای اطلاعاتی آنها نمود و کابوس تروریسم رادیکالیستی اسلامی به واقعیتی موجود در عراق، عربستان سعودی، یمن، اردن، لبنان و افریقای شمالی تبدیل شد. برای بسیاری از تصمیم گیران در غرب، منطق اجتناب از دموکراتیزاسیون به بهانه وجود محذوره‌های امنیتی، بصورت یک استدلال قاطع در سیاست گذاری در قبال مصر، فلسطین، الجزایر، تونس و دیگر کشورها باقی ماند که تا حدود زیادی در راستای تامین آسایش همان رژیمها نیز قرار داشت. اگر چه تعدادی از کشورهای عرب بشیوه موفق مبادرت به وارد کرد اسلام گرایان به سیاست کرده بودند که این موفقیت بشکلی مشخص در مراکش، کویت، یمن، اردن و لبنان مشاهده شد. مصر و الجزایر بشکل جزئی اسلام گرایان را در روند سیاسی وارد ساختند.

غیر اسلامیه نسبت به موضع اسلام گرایان در قبال مسائل زنان، آزادیهای فردی، اقشار مردمی، احزاب غیر اسلامی و روند دموکراسی پایدار نگرانند. اگرچه دلایل موجود در بیشتر کشورهای منطقه نشان میدهد که گروههای اسلام گرا زمانیکه اجازه یابند وارد روند قانونگذاری و نهادهای سیاسی بشوند، عموماً رویکردهای میانه روتر و پراگماتیک تری را در پیش می گیرند.

بیشتر رژیمهای های عرب در حال حاضر احساس امنیت کرده و تعدادی از عوامل و اهرمهای قدرت را پی ریزی کرده اند. در وهله اول آنها از حمایت و پشتیبانی جامعه جهانی برخوردارند که مسائل امنیتی از دید آن بار دیگر در راس اولویت ها جای گرفته است. ثانیاً آنها دستگاه امنیتی و اطلاعاتی بسیار قدرتمندی (نظیر روسیه و چین) برای کنترل توده های ناآرام و سرکش را ایجاد کرده و توسعه داده اند. ثالثاً آنها هنر اعطای فضای مجاز کافی در عرصه سیاسی و مشارکت بهدفع در هم شکستن بعضی از انتقادات داخلی و بین المللی و بی اثر سازی برخی از تنشهای داخلی را آموخته اند اما نه به میزانی که کنشگران بتوانند مشارکت قابل توجهی در قدرت یا روند واقعی تصمیم گیری داشته باشند.

رابعا اقتصاد سیاسی این رژیمها قابل دوام و ماندگار باقی مانده است. بیشتر درآمد آنها از محل مواد خام و اجاره خارجی تامین می شود. این ویژگی باعث ایجاد وابستگی و مشارکت با کاپیتالیستها و محافل کانتراکتورها می شود که بهمراه رژیمها در بیخما رفتن سرمایه گذارها و از میان رفتن توسعه اقتصادی شریکند. اسلام گرایان اعتبار کافی را برای تبدیل شدن به نیروئی توقف ناپذیر بدست نیاورده و شکاف کهنه میان اسلام گرایان و غیر اسلام گرایان، جلوی اتحاد و یکپارچه شدن فشار جنبشهای معارض بر رژیمها را گرفته است.

جز در صورت بروز تحولات غیر منتظره و ناگهانی در مسیرهای غیر قابل پیش بینی، رژیمهای سلطه گر در جهان عرب بشکلی نامحدود ادامه حیات خواهند داد. هنوز امور زیادی در درون جامعه سیاسی و مدنی اعراب در جریان است. همانطور که در ضمیمه منشور دموکراسی عرب تاکید شده، اگر چه هیچ یک از کشورهای عربی، انتقال حقیقی را بسوی دموکراسی متحقق نکرده اند ولی «گرایشات دموکراتیک» مهمی در بسیاری از آنها وجود دارد. تا این لحظه به نظر می رسد این گرایشات در حال شکوفا شدن در داخل حاکمیت های بشدت سلطه گر می باشد ولی این امر می تواند مقدمه ای برای شکل دادن به این گرایشات بعنوان یک دوره انتقالی قابل پیش بینی برای تبدیل به دموکراسی تمام عیار باشد.

راه دشوار جلو رفتن

بخش نخست این دهه شاهد نمایان شدن بازتابی قابل توجه در جهان عرب ناشی از بحران دولت و گردانندگی جامعه بود. این امر تا حدودی معلول اعتماد به نرم های قرن بیستم و بعضا ناشی از عقب ماندگی جهان عرب از موج دموکراتیزاسیون ایجاد شده در امریکای لاتین، آسیا و اروپای مرکزی و شرقی و حتی جمهوری صحرا در افریقا در دهه 80 و 90 قرن گذشته بود. این بازتاب همچنین سرچشمه گرفته شده از برسمیت شناسی دولتهای دموکراتیک بمثابة عاملی محوری و اساسی از سوی سازمان ملل در راستای متحقق ساختن اهداف توسعه هزاره سوم و عکس العملی مثبت نسبت به گزارش توسعه انسانی عرب در سال 2002 (UNDP) بود. گروههای جامعه مدنی، مانیفست و منشوری را در سوریه و یمن، در ژانویه 2004 و منشور دیگری را در اسکندریه (مصر) در مارس 2004 صادر کردند. این منشور ها خواستار ارتقاء قوانین ازدواج، احترام به حقوق بشر، تسامح مذهبی و طائفه ای، پلورالیسیم فکری و سیاسی، اصلاح در قانون اساسی و قوانین معمول، انتخابات آزاد و عادلانه و گردانندگی مطلوب امور کشور شدند. این منشور همچنین بر احترام به آزادی تعیین سرنوشت و پایان دادن به اشغال فلسطین و عراق تاکید کرده بود.

ظاهراً منطقه در حال گذر از مرحله "جنبش فعالان" بود زیرا تحرکات چشمگیر مدنی در سوریه، لبنان، یمن، کویت، عربستان سعودی؛ فلسطین، مصر، تونس و مراکش اتفاق افتاد. در سوریه سخن از بهار دمشق به میان آمد و لبنان شاهد انقلاب صدری (منسوب به امام موسی صدر) بود و اپوزیسیون اسلامی و چپگرا در سازمانهایی مشترک شکل گرفتند. شهروندان کویتی در جهت قانون انتخاباتی خود مبادرت به تحرکات اعتراض آمیز کردند. زنان و مردان عربستان با شاه این کشور در خصوص ایجاد تغییرات به مرادده پرداختند. جامعه مدنی مصر مبادرت به تنظیم جنبش موسوم به "کفایه" کرد که خواهان محدود کردن مدت ریاست جمهوری مبارک بود. گروههای اپوزیسیون تونس، ائتلاف 18 اکتبر را تشکیل دادند و مراکش قوانین شخصی جدیدی را (باحمايت شاه) تصویب کرد که در آن حقوق زنان بهبود یافته است.

دولتها نسبت به تشدید اینگونه فعالیتها، واکنش نشان داده و در پاسخ به فشارهای غرب بعد 11 سپتامبر 2001، «اعلامیه مربوط به روند اصلاحات و معاصر سازی» را در ماه می 2004 صادر کردند. امریکا موضوع تمامیت خواهی را بعنوان علت اساسی تروریسم برسمیت شناخت و «جدول آزادی» را اعلام داشت که در آن کشورهای عرب در راستای گشودن راه بر روند سیاسی و تشویق جامعه مدنی و گروههای مردمی بمنظور تحقق مشارکت بیشتر، زیر فشار قرار گرفتند. کشورهای گروه هشت (G8)، دعوت فراگیر مورد حمایت امریکا در ارتباط با خاورمیانه در سال 2004 به هدف تشویق این روند را پذیرفتند. اتحادیه اروپائی بر میزان حمایت خود از اصلاحات و دموکراتیزاسیون از طریق روند جاری بارسلون و سیاست تازه همسایگی اتحادیه اروپائی افزود.

با فرا رسیدن سال 2007 این قدرت تحرک تا حدودی فروکش کرده و کند شد. موج دستگیرها بدنبال بهار دمشق، تبدیل اعتراضات مردمی در لبنان به تنشها و تصادمهای طائفی، ناکامی اصلاحات در کویت در خلاص شدن از قبيله گرائی و خرید رای مردم (علیرغم ورود چهار زن به مجلس کویت)، اقدام عبدالله صالح رئیس جمهوری یمن در گول زدن رقیب خود (حتی در زمانیکه یمن با شورشیان در شمال و جنوب دست و پنجه نرم می کرد)، از جمله مظاهر این وضعیت بود. ریاست جموری مبارک، دیرپا تر از اعتراضات بود بطوریکه وی ظاهراً در حال فراهم ساختن مقدمات برای بقدرت رسیدن پسر خود می باشد تا بعد از وی از طریق اجرای روند لازم در قانون اساسی روی کار آید و جلوی مطرح شدن افراد جایگزین و قابل بقا و طرح را بگیرد. بروز جنگ داخلی میان حماس و فتح نیز وحدت فلسطینیان را دچار تشتت و پراکندگی ساخت.

امریکا بعد از پیروزی حماس در انتخابات فلسطین و عملکرد خوب اخوان المسلمین در

انتخابات مصر، بشکل اساسی "جدول آزادی" خود را کنار گذاشت. افتضاح امنیتی که امریکا در عراق و افغانستان با آن روبرو شد، درکنار شکست اسرائیل در جنگ خود با حزب الله در سال 2006، این برداشت را برای امریکا در بر داشت که جنگ علیه تروریسم، عملاً باعث تقویت القاعده و سایر گروههای متخاصم با امریکا نظیر حزب الله، حماس، ارتش المهدی و اخوان المسلمین شده است. امریکا بسرعت از سیاست زیر فشار گذاشتن هم پیمانان عرب خود در راستای دموکراتیزاسیون دست برداشت و به تشویق آنها برای مضاعف کردن تلاش خود با استفاده از کمکهای امریکا در جهت نابود سازی گروههای تروریستی و دشمن با خود پرداخت. رژیمهای عرب که اکثراً در سال 2005 بشدت نگران آینده خود بودند، توانستند در سال 2007 نفس راحتی بکشند زیرا ابر قدرت جهان این بار در کنار آنها ایستاده بود.

اتحادیه اروپائی هم سوابق درهم و برهم و مبهمی داشت. این اتحادیه میکوشید تا همکاریهای سیاسی و اقتصادی را با کشورهای عربی مرتبط سازد تا از این طریق، پیشرفتی را در امرگرداندگی این کشورها تحقق بخشد. احترام به حقوق بشر نیز از طریق روند بارسلون دنبال می شد که در سال 1995 آغاز شد و بعدها موضوع سیاست همسایگی نیز در این راستا به جریان افتاد. اتحادیه اروپائی بصورت پشتیبان قدرتمندی برای گروههای جامعه مدنی و اصلاح طلبان منطقه عربی در آمد و عموماً مبادرت به اعمال فشار آرام بردول عرب برای باز کردن هر چه بیشتر فضای سیاسی می نمود. این اتحادیه نیز همانند امریکا بعد از حملات تروریستی در مادرید و لندن، ملاحظات بسیار جدی امنیتی داشت و احساس میکرد نیاز زیادی به همکاری با رژیمهای برسر قدرت عرب در خصوص مسائل امنیتی وجود دارد. اتحادیه اروپائی همچنین منافع تجاری قدرتمندی بویژه در افریقای شمالی و مشغولیتها و ملاحظات فوری نسبت به موضوع مهاجرت داشت. اتحادیه اروپائی همانند امریکا از برسمیت شناختن نتایج انتخابات فلسطین در سال 2006 سر باز زد که این امر باعث وارد آمدن ضربه ای هولناک به قدرت نرم این اتحادیه در منطقه شد. اتحادیه اروپائی ضمن حمایت از گروههای جامعه مدنی مبادرت به تشویق رژیمها بمنظور ایجاد فضای باز سیاسی و استقبال از مشارکت سیاسی هر چه بیشتر نمود ولی ملاحظات سیاسی و امنیتی، اتحادیه اروپائی را وادار به حمایت از رژیمهای بر سر قدرت کرد تا آنها را از این طریق تشویق به اعمال شمول بیشتر و قبول مشارکت نماید.⁽¹¹⁾

رژیمهای عرب متوجه شدند که قدرتهای نوپای جهانی نظیر روسیه و چین، مدلهای جذاب توسعه اقتصادی را همگام با اعمال سلطه گری سیاسی ارائه می دهند..

روی کار آمدن دولت اوباما با استقبال گسترده در جهان عرب روبرو شد؛ هر چند که این امر هنوز تاثیر روشنی بر دستور کار مربوط به دموکراتیزاسیون نداشته است.⁽¹²⁾ امیدواری که

بدنبال جایگزین شدن اوباما بجای بوش ایجاد شد، بعد از گذشت یک ماه از جنگ ویرانگر اسرائیل در غزه بشدت تضعیف گردید. اوباما به اتخاذ موضعگیری سست و کم‌رنگ اکتفا نمود و دولت وی حتی در وادار کردن اسرائیل متوقف کردن موقت شهرک سازی در کرانه باختری شکست خورد. دولت اوباما با تاکید بر این شعار کار خود را آغاز کرده بود که در صدد ترمیم روابط امریکا و مسلمانان است (سخنرانیهای اوباما در آنکارا و قاهره) و مبادرت به مدیریت بحران (درعراق و افغانستان) و حل و فصل منازعه ها (با ایران و منطقه عربی - اسرائیلی) خواهد نمود. اگر چه اوباما حمایت از روند مردم سالاری و گرداندگی مطلوب را اعلام کرده بود ولی این امور و اعلام حمایتها صرفا درمقام حرف باقی ماند و همچنان در قالب برنامه های جامعه مدنی و کمک به روند مردم سالاری ادامه حیات داده اما تحقق عینی نیافته است. تاکید امریکا بر همکاریهای امنیتی با رژیمهای موجود، همچنان اولویت اساسی برای امریکا بشمار می آید.

به نظر می آید اقتصاد سیاسی سلطه گرایانه از امنیت و سلامت برخوردار است. به احتمال زیاد بهای نفت و گاز کماکان و تا آینده قابل پیش بینی بالا خواهد ماند و تکیه محافل بین المللی در امر همکاریهای امنیتی با رژیمهای موجود و مستحکم کنونی، همچنان اساسی و خلل ناپذیر خواهد بود. بالا آمدن قدرتهای تازه نفس اقتصادی نظیر چین، روسیه و هند در کنار قدرتهای مالی همچون کشورهای خلیج باعث خواهد شد تا موضوع انرژی، بازرگانی و امنیت بیش از موضوع اصلاحات مورد توجه و تاکید قرار بگیرند. بحران جهانی اقتصاد باعث تشویق جهاتی در جامعه می شود که در اندیشه بازبینی نقش حاکمیت هستند تا حاکمیتها وادار به اهتمام بیشتر نسبت به اقتصاد گردند. برخی از حاکمیت ها ممکن است با چالشهای جدی بعد از تحلیل رفتن منابع و افزایش نرخ بیکاری و فقر مواجه شوند. این گونه معضلات با احتمال زیاد بیش از اینکه اصلاحات را بدنبال داشته باشند، منجر به فروپاشی دولت و یا بروز خشونت در سطح کشور خواهند شد.

جنبش اصلاح طلبی در سطح منطقه در حال کند شدن است. جوامع با توجه جنگ های جاری در واهمه بسر می برند، چرخش ناگهانی در سیاست های منطقه ای و بین المللی دیده می شود، تنشهای طائفه ای در حال افزایش است، رژیمهای دیرپا و جان سخت، تلاشهای ناکام و شکست خورده در ارتباط با ایجاد تحول یا اصلاح. افزایش ناگهانی قیمت انرژی و مواد غذایی، بحران مالی جهانی و افتادن در سراشیبی یا سقوط و فروپاشی بعضی از اقتصادهای منطقه ای (همچون دبی) فضائی تیره را ترسیم می کنند.

چه بسا جلو رفتن در اساس امری ساده باشد ولی پیشرفت در آینده قطعاً با کند شدن ودشواریهها مواجه خواهد بود. دول قدرتمند عرب، توان خود را تقویت کرده و به نظر نمی رسد در آینده نزدیک در راستای ایجاد تغییرات بنیادین حرکت کنند. آندسته از این کشورها که تضعیف شده اند (نظیر سومالی، یمن و سودان) بیش از اینکه بسوی مردم سالاری حرکت کنند، در راستای شکست و فروپاشی گام برداشته اند.

کشورهای قدرتمند عرب مبادرت به همبسته کردن قوای مجریه خود بمنظور نگاه داشتن و حفظ حاکمیت و جامعه کرده و امنیت و ظرفیت های اطلاعاتی خویش را قدرت بخشیده و آموخته اند که چگونه انتخابات را کنترل کرده و فضای باز سیاسی را محدود ساخته و و زیرساخت های سیاسی - اقتصادی قدرت خود را حفظ کنند. جامعه جهانی همچنان به امنیت بیش از تغییرات سیاسی و اصلاحات جدی اهمیت داده و در حال حمایت و همکاری با رژیمهای موجود می باشد. جامعه مدنی و بسیاری از محافل اپوزیسیون نسبت به امکان ایجاد تغییرات واقعی بد بین بوده و امیدی به فرصتهای تصنعی و توهمی برای ایجاد فضای باز و انتخابات ندارند. مشارکت انتخاباتی در سال های اخیر بشدت آسیب دیده است. احزابی که به مجلس و دولت پیوسته اند، متوجه شده اند که از قدرت واقعی اندکی برای تصمیم گیری برخوردار شده اند ولی علی رغم این امر، بخاطر ناکامیهای مدیریتی، مورد سرزنش قرار گرفته اند که بهای ضربه خوردن به محبوبیت آنها تمام شده است. جامعه در سطح کلان خود، بشکل فزاینده ای نگران دشواریهای و معضلات اقتصادی و اجتماعی است و لذا چندان تمایلی به تمرکز بیشتر نسبت به موضوعات سیاسی و اصلاحات ندارد. حتی اگر این مرحله زمان مناسبی برای دستیابی به اصلاحاتی چشمگیر و دموکراسی پیشبرانه نباشد، تلاشهای مصرانه برای گسترش و تقویت مفاهیم و اجرای گرداندگی مطلوب بر جامعه نباید سست و کند شود. پیشرفت قابل ملاحظه ای متحقق شده است. در طول دو دهه گذشته مفهوم مردم سالاری، مدیریت و گرداندگی درست جامعه و حقوق بشر بصورت گفتمان غالب و مسلط در جهان عرب در آمده اند.

از دهه 50 تا دهه 70، روشنفکران و بسیاری از محافل در جامعه عرب، گفتمان سلطه گرایانه چه در قالب نظامی / ناسیونالیستی یا نظام تک حزبی انقلابی سوسیالیستی را دارای مشروعیت قلمداد کردند. در حال حاضر تمامی احزاب سیاسی دست کم در اصول، مشروعیت برتر دولت دموکراتیک و مشارکت جو را با احترام به حقوق و نقش قانون، برسمیت می شناسند. در حال حاضر بیشتر قوانین اساسی رژیمهای سلطنتی مشتمل بر اصول دموکراسی و مشارکت در اداره دولت می باشند. حتی در بیشتر کشورهای اسلامی که تا دو دهه قبل، حاکمیت تماماً تئوکراتیک و دین مدارانه اسلامی را مطرح می ساختند، اکنون از دولت دموکراتیک با احترام به حقوق دم

میزنند؛ اگرچه به اصول اسلامی در قانونگذاری و تفسیر حقوق بشر پای بند هستند.

روند اصلاحات به سوی افزایش ظرفیت مشارکت و دموکراسی در دولت علی رغم مشکلات خود پیش می رود که به نظر میرسد تنها راه جلو رفتن برای بسیاری از احزاب و کنشگران منطقه باشد. تغییر رژیم از طریق کودتا یا تسلط یافتن یک حزب بشکل بسیار تلخی آزموده شده و بقدرت رسیدن اسلام گرایان در ایران، سودان، یا حتی غزه، مدل‌های جذابی را ارائه نداده است. علی رغم وجود سطح بالائی از نارضایتی و ناامیدی، گرایش عمومی اندکی برای انقلاب، شورش و خیزش مسلحانه وجود دارد. تاثیر اینگونه تحولات دراماتیک در ایران، یمن، لبنان، عراق و فلسطین، دلسرد کننده بوده است.

بجریان افتادن رای گیری و انتخابات در سراسر منطقه، نشانگر حمایت گسترده از اصول عامه دموکراسی و دولتمداری درست و ترجیح دادن قاطع نگره "ایجاد تغییرات بشکل تدریجی و مسالمت آمیز" می باشد. توده جوامع مدنی عرب به این نحوه از ایجاد تغییر، ملتزم بوده و به فعالیتهای خود در این راستا علی رغم ناکامیها و عقب گرد‌ها ادامه خواهد داد. ایجاد تغییرات در اشل های بزرگ و کلان امکان پذیر نیست لذا جوامع مدنی به تلاش برای گذر به تغییرات و تحولات خرد و جزئی ادامه خواهند داد که در قالب عدم مرکزیت گرائی کارآمد تر، رسانه های مستقل بیشتر، جوامع آزاد مدنی، انتخابات عادلانه تر، قوه قضائی قدرتمندتر، مجلس نمایندگان کارآمدتر، مدیریت کلان و گردانندگی بهتر، و تقویت قشر زنان تبلور می یابد. احزاب اپوزیسیون دریافته اند که همه آنها باید بر دموکراتیزاسیون ارج نهاده و در ائتلاف های فراگیر تر شامل اسلام گرایان و غیر اسلامیهها به هدف زیر فشار گذاشتن رژیمهای بر سر قدرت، متحد شوند.

رژیمها در راستای موافقت با ایجاد فضای بازسیاسی بشکل محدود و برگزاری انتخابات کنترل شده در معرض فشارهای داخلی و بین المللی قرار گرفته اند ولی آنها دیگر قادر به بازگرداندن عقربه های ساعت بعقب نیستند. امروز کمیت و کیفیت فضای باز سیاسی یا مشارکت ممکن است انتقال به مردمسالاری قلمداد نشود ولی رژیمها نمی توانند بسادگی به وضعیت و نظام سابق خود بازگردند. وضعیت نابهنجار کنونی می تواند صحنه و زمینه مناسبتری برای «لحظه دموکراسی» باشد که فرا خواهد رسید، اگر آنها بپا خیزند.

هیچ کلید سحر آمیز یا یک سلسله حوادث تخطی ناپذیر و قطعی برای دموکراتیزاسیون وجود ندارد. در دهه 80 و 90 جمعی از ناظران بر این باور بودند که جامعه مدنی می تواند با خود تبدیل و تغییر دموکراتیک را بارمغان بیاورد. در فاصله 2003 تا 2006 انتخابات بمثابة مسیری فوری برای سر بر آوردن از دموکراسی معرفی گردید. طرفداران توسعه، این استدلال قدیمی

را مطرح کرده بودند که دموکراتیزاسیون نمی تواند بدون اجرای روند دقیق تقویت اجتماعی - اقتصادی مردم و گروههای در حاشیه قرار گرفته، متحقق شود. هر یک از این رویکردها و رهیافتها، بخشی از حقیقت را با خود دارند. اگرچه رژیمهای انعطاف پذیر و سخت جان عرب نشان داده اند که می توانند امور را مهار کرده و خود را با طیف گسترده ای از چالشها وفق دهند. هیچ کس نمی تواند پیش بینی کند که تحول کیفی دموکراتیک، اگر دموکراسی متولد شود، کی و کجا پدید خواهد آمد. هیچ مسیر خطی و یکرستی بسوی دموکراسی وجود ندارد. بهتر است بجای تلاش برای برنده شدن از طریق حمایت از شمار بسیار اندکی از ابتکار عملها، به سرمایه گذاری بروی عوامل گسترده و متنوع برای تقویت ابتکار عملهای مشترک در راستای اطلاع رسانی، تقویت، شمول، و فعال سازی بخش وسیعی از توده ها و تعداد زیادی از دول و حاکمیتها مبادرت نمود.

برای سازمان ملل و جامعه بین المللی، اهمیت نسبت به دموکراتیزاسیون و گرداندگی مطلوب جامعه، بسیار جا افتاده و نتیجه بخش خواهد بود؛ اگر چه ممکن است متقاعد کننده و رضایت بخش نباشد. این ایده ها و مفاهیم، تبدیل به پارادایم های غالب و مسلطی شده اند که جوامع مدنی و احزاب سیاسی را مشغول کرده و لزوم پذیرش این انگاره ها را از سوی رژیمهای موجود ایجاب می کند. جامعه جهانی می بایست تعهد اخلاقی و مادی خود را نسبت به دموکراتیزاسیون و اداره مطلوب جامعه حفظ کند و از جامعه مدنی، رسانهها، قوه قضائیه، مجالس داخلی، مجالس پارلمان، واحد های مؤثر حکومتی در سلطه اجرائی وگر وههای زنان گروههای معلولان و گروههای نژادی و یا مناطقی حمایت نماید. جامعه جهانی همچنین باید به اعمال فشار و شروط بر رژیمهای عربی در صورتیکه آنها خواستار حضور تمام عیار بعنوان بازیگر در اقتصاد جهانی و مجتمع سیاسی هستند، ادامه دهد.

یا داداشتها

1 - برنامه توسعه و رشد سازمان ملل، گزارش توسعه انسانی کشورهای عربی سال 2002، بهینه سازی فرصتها برای نسل آینده.

United Nations Development Program, Arab Human Development Report 2002, Creating Opportunities for Future Generations, http://hdr.undp.org/en/reports/regionalreports/arabstates/RBAS__ahdr2002__EN.pdf, pp. 27 – 29.

گزارش توسعه انسانی اعراب سال 4002 منتشر شده از جانب برنامه توسعه و رشد سازمان ملل بانام ”به سوی آزادی در جهان عرب“

UNDP Arab Human Development Report 2004, Towards Freedom in the Arab World, http://www.undp.org/oslocentre/docs05/update__april%202005.pdf, pp.36-41

2 - سازمان ملل , اهداف هزاره سوم توسعه و رشد در منطقه عربی 2005.

United Nations Development Program, Arab Human Development Report 2009, Challenges to Human Security in the Arab Countries, <http://www.arab-hdr.org/contents/index.aspx?rid=5>, pp. 2-4.

3 - برنامه توسعه و رشد سازمان ملل، گزارش توسعه انسانی کشورهای عربی سال 9002 آفاق امنیت انسان در کشورهای عربی.

United Nations Development Program, Arab Human Development Report 2009, Challenges to Human Security in the Arab Countries, <http://www.arab-hdr.org/contents/index.aspx?rid=5>, pp. 2-4.

4 - دانیال کوفمان و دیگران، مسئله حکومت عقل مدار: نمودار حکومت عقل مدار اجمالی و فردی در بین سالهای 1996 و 2008 گزارش شماره 4978 واشنگتن , بانک جهانی، مجموعه پژوهشهای توسعه 2009

Daniel Kaufmann et al., “Governance Matters VIII: Aggregate and Individual Governance Indicators for 1996-2008”, Working Paper no.4978 (Washington, D.C.: The World Bank, Development Research Group, 2009). pp.32-35

5 - خلیل شیکاکي و دیگران، وضعیت بهبود و اصلاح در کشورهای عربی سال 8002 موکراسی در کشورهای عربی

Khalil Shikaki et al., “The State of Reform in the Arab World 2008: The Arab Democracy Index”, Arab Reform Initiative. Pp. 22-27

6 - برنامه توسعه و رشد سازمان ملل، گزارش توسعه انسانی کشورهای عربی سال

.2008

United Nations Development Program, Arab Human Development Report 2009, pp. 71-72

7 - شیکاکی و دیگران، وضعیت بهبود و اصلاح در کشورهای عربی سال 2008
Shikaki et al., "The State of Reform in the Arab World 2009, pp. 53-54.

8 - سازمان بین المللی شفافیت سال 2009 .
Transparency International, Corruption Perception Index 2009, http://www.transparency.org/policy_research/surveys_indices/cpi/2009.

9 - کوین کاری سنجش اولیه محتوای درخواستی گروه بین المللی دبی (واشنگتون ، بانک جهانی ، 2009)

Kevin Carey, "Preliminary Assessment of Implications and Prospects Following the Dubai World Standstill Request", Brief no.39 4978 (Washington, D.C.: The World Bank, 2009), pp. 4-5.

10- برنامه توسعه و رشد سازمان ملل، گزارش توسعه انسانی کشورهای عربی سال 9002 .

United Nations Development Program, Arab Human Development Report 2009, p. 164.

11 - جهت کسب اطلاعات بیشتر از نقش اتحادیه اروپا :

For more on the EU,s role see International Institute for Democracy and Electoral Assistance, Democracy in Development: Global Consultations on the EU,s Role in Democracy Building" (Stockholm: International Institute for Democracy and Electoral Assistance (IDEA)2009),http://www.transparency.org/policy_research/surveys/cpi/2009, pp.21-25.

12 - مارینا اوتاوای - بهینه سازی دموکراسی در خاورمیانه ، راهی یک طرفه نیست . توضیح سیاسیات شماره 28 ، منتشر شده از سوی مؤسسه کارنیگی سال 9002

Marina Ottaway, Middle East Democracy Promotion is not a One-Way Street", Carnegie Policy Brief no.82, November 2009, http://www.carnegieendowment.org/files/mideast_democracy_promotion_1.pdf. pp. 1-2.

منابع

- برنامه توسعه ورشد سازمان ملل, گزارش توسعه انسانی کشورهای عربی سال 2002, بهینه سازی فرصتها برای نسل آینده. انتشارات سازمان ملل , 2002 .
- برنامه توسعه ورشد سازمان ملل, گزارش توسعه انسانی کشورهای عربی سال 2004, بهینه سازی فرصتها برای نسل آینده. انتشارات سازمان ملل , 2004 .
- برنامه توسعه ورشد سازمان ملل, گزارش توسعه انسانی کشورهای عربی سال 2009, بهینه سازی فرصتها برای نسل آینده. انتشارات سازمان ملل , 2009 .
- سازمان ملل , اهداف هزاره سوم توسعه ورشد در منطقه عربی 2005. انتشارات سازمان ملل , 2005 .
- دانیال کوفمان و دیگران, مسئله حکومت عقل مدار: نمودار حکومت عقل مدار اجمالی وفردی در بین سالهای 1996 و 2008 گزارش شماره 4978 واشنگتون , بانک جهانی, مجموعه پژوهشهای توسعه 2009
- Daniel Kaufmann et al., “Governance Matters VIII: Aggregate and Individual Governance Indicators for 1996–2008”, Working Paper no.4978 (Washington, D.C.: The World Bank, Development Research Group, 2009
- Khalil Shikaki et al.,”The State of Reform in the Arab World 2008: The Arab Democracy Index”, Arab Reform Initiative.
- Marina Ottaway, Middle East Democracy Promotion is not a One-Way Street”, Carnegie Policy Brief no.82, Washington, D.C: carnegieendowment. for International Peace,2009

مركز كارنيغي للشرق الأوسط

مركز كارنيغي للشرق الأوسط هو مركز أبحاث مقره بيروت في لبنان. أسسته مؤسسة كارنيغي للسلام الدولي في العام 2006. ويُعنى المركز بالتحديات التي تواجه التنمية السياسية والاقتصادية والإصلاح في الشرق الأوسط العربي، ويهدف إلى تسليط الضوء على عملية التغيير السياسي في المنطقة وتعميق فهم القضايا المعقدة التي تؤثر عليه. يضمّ المركز كوكبة من كبار الباحثين في المنطقة، فضلاً عن أنه يتعاون مع باحثي كارنيغي في واشنطن وموسكو وبكين وعدد كبير من مراكز الأبحاث في الشرق الأوسط وأوروبا، لتقديم بحوث تجريبية معمقة خاصة بالسياسات المتعلقة بشأن القضايا الحاسمة التي تواجه بلدان وشعوب المنطقة. ويُوفّر هذا النهج المميز لصانعي السياسات والممارسين والناشطين في كل البلدان التحليل والتوصيات المعمّقة بالمعرفة ووجهات النظر من المنطقة، وتعزيز آفاق التصديّ بفعالية للتحديات الرئيسية.

لمزيد من المعلومات الرجاء زيارة الموقع الإلكتروني: www.carnegie-mec.org

مؤسسة كارنيغي للسلام الدولي

مؤسسة كارنيغي للسلام الدولي هي مؤسسة أبحاث خاصة لا تتوخى الربح وتضم باحثين يسعون إلى وضع دراسات مع نظرائهم من مؤسسات أخرى من خلال البحث والنشر والاجتماع وأحياناً عبر إنشاء شبكات دولية ومؤسسات جديدة. وتمتد اهتماماتهم إلى مناطق جغرافية واسعة وعلاقات بين الحكومات والأعمال والمنظمات الدولية والمجتمع المدني، مع التركيز على القوى الاقتصادية والسياسية والتكنولوجية التي تقود زمام التغيير العالمي. واستناداً إلى التأسيس الناجح الذي شهدته مركز كارنيغي في موسكو أضافت المؤسسة مراكز في بيجينغ وبيروت وبروكسل إلى مكاتبها الموجودة أصلاً في واشنطن وموسكو إنطلاقاً من فكرتها الريادية القائلة بأن أي لجنة استشارية مهمتها المساهمة في الأمن والاستقرار والازدهار في العالم تستدعي في صميم عملياتها وجوداً دولياً دائماً ونظرة متعددة الجنسيات.

لمزيد من المعلومات الرجاء زيارة الموقع الإلكتروني: www.CarnegieEndowment.org

أوراق كارنيغي مركز كارنيغي للشرق الأوسط

2010

- الدولة العربية: هل تُمكن التنمية أم تعرقلها؟ ، بول سالم
- الحرب في صعدة من تمرّد محليّ إلى تحدّي وطني ، كريستوفر بوتشيك
- نبذ العنف وتبني الاعتدال: نهج المراجعة في الجماعة الإسلامية وجماعة الجهاد في مصر ، عمرو حمزاوي وسارة غريبوسكي
- جماعة الإخوان المسلمين المصرية: مشاركة الإسلاميين في بيئة سياسية مغلقة ، عمرو حمزاوي وناثان ج. براون
- التحدي السياسي للحراك الجنوبي في اليمن ، ستيفن داي
- ماذا سيحدث بعد في اليمن؟ تنظيم القاعدة والقبائل وبناء الدولة ، سارة فيليبس .

2009

- إيران والولايات المتحدة ودول الخليج: السياسة الإقليمية المحيرة ، مارينا أوتاوي .
- بين الحكومة والمعارضة: نموذج التجمّع اليمني للإصلاح ، عمرو حمزاوي .
- «ترميم النوافذ المتكسرة»: إصلاح قطاع الأمن في فلسطين ولبنان واليمن ، يزيد صايغ .
- اليمن : كيف يمكن تجنّب الانهيار المطرد ؟ كريستوفر بوتشيك .
- إدارة الثروة السيادية العربية في زمن الاضطراب وما بعده ، سفين بيرنت وبسمة قضماني .
- الإدارة الأوروبية للصراع في الشرق الأوسط: نحو مقاربة أكثر فعالية ، موريل أسبورغ .
- الطفرة النفطية في بلدان مجلس التعاون الخليجي 2002 – 2008 : تحديات قديمة وديناميات متغيرة ، إبراهيم سيف .

2008

- الشرق الأوسط: مراحل تطور وتفكك النظام الإقليمي ، بول سالم .
- في ظلال الإخوان: النساء في جماعة الإخوان المسلمين المصرية ، أميمة عبد اللطيف .
- السلفية وسياسة التطرف في جزائر ما بعد الصراع ، أمل بوبكير .
- حزب العدالة والتنمية في المغرب: المشاركة ومعضلاتها ، عمرو حمزاوي .

للحصول على لائحة كاملة لدراسات مركز وبرنامج كارنيغي للشرق الأوسط :

www.CarnegieEndowment.org/pubs